وفات نورجهان بیگم ۲۹ شوال سنه ۱۰۵۵ هجری در لاهور

تفتیش ... [illegible] ... مؤلف تاریخ ... در ورق ۶۸ ... [illegible]

کالیاموئی - ساکیاموئی

قضیه افتادن برق ... [illegible]

وفات عرفی ص ۷۲

[illegible]

خواجه بختاورخان عالمگیری مؤلف تاریخ مرآت العالم ... [illegible]

حیدر علی نایک ... [illegible]

وفات ستی خانم خواهر طالب آملی ... سنه ۱۰۵۶ هجری ... [illegible]

[illegible]

کتاب [illegible] یعنی [illegible]
بدست علیخان بن السید علیم الله بن السید فضل
الله طباطبائی محشی دار الشرف [illegible]
انسیه عالمگیر ۱۱۹۶ [illegible]
[illegible]
۱۳۱۶

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین [illegible]

[illegible]

[illegible]

ولایات دیگر هم هست تا بخوبی طعم و لطافت و نزاکت و رنگ و بو [illegible] در جای دیگر دیده و شنیده نشده [illegible]

[illegible] از هر نوع فوکسی طعم [illegible] در هندوستان [illegible]

[illegible] تحفه [illegible] از نوع [illegible] هندوستان [illegible] میوه های [illegible]

[illegible]

[illegible] هندوستان [illegible]

میوه باغ [illegible] میوه فرنگ [illegible]

شده باغ [illegible] هندوستان [illegible] هندوستان [illegible]

[illegible] از جمله [illegible]

[illegible]

نام [illegible]

[illegible]

پس از هفت روز [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون وجود هیولی ... [illegible] ... این کتاب که آن را ... [illegible]

[illegible]

ذکر احوال ... [illegible]

[illegible]

درین اوراق ثبت نموده ... [illegible] ... ذکر

احوال ممالک محروسه هند با جمع ... [illegible] ... از دفتر شیخ ابوالفضل ... [illegible] ... آیین اکبری است ٥ ٥ ٥ ٥ ٥

تا ابتدای جلوس حضرت جلال الدین محمد اکبر پادشاه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زمره برنا بجات ... [illegible]

نام	سال و مه	نام	سال و مه	نام	سال و مه	نام	سال و مه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	صد و [illegible]	[illegible]	هشتاد و [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	صد و [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	صد و [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	صد و [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	صد و [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

نام	سال و مه	نام	سال و مه	نام	سال و مه
راجه [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	راجه [illegible]	[illegible]
[illegible]	پنجاه و [illegible]	راجه [illegible]	[illegible]	راجه [illegible]	پنجاه و [illegible]
راجه [illegible]	[illegible]	راجه [illegible]	[illegible]	راجه [illegible]	[illegible]
راجه [illegible]	پنجاه و [illegible]			راجه [illegible]	[illegible]

نام	سال و مه	نام	سال و مه	نام	سال و مه
راجه [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	راجه [illegible]	[illegible]
[illegible]	چهل و [illegible]	راجه [illegible]	پنجاه و [illegible]	راجه [illegible]	چهل و [illegible]
راجه [illegible]	چهل و [illegible]	راجه [illegible]	چهل و [illegible]	راجه [illegible]	چهل و [illegible]

[illegible]

نام	سال و مه	نام	سال و مه	نام	سال
راجه [illegible]	پنجاه و [illegible]	راجه [illegible]	[illegible]	راجه [illegible]	[illegible]
راجه [illegible]	[illegible]	راجه [illegible]	چهل و [illegible]	راجه [illegible]	[illegible]
راجه [illegible]	[illegible]	راجه [illegible]	[illegible]	راجه [illegible]	[illegible]
راجه [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	

[illegible]

[illegible]

نام	سال عهد	نام	سال عهد
راجه لکهمن سین	[illegible]	راجه جلال سین	[illegible]
راجه کیشو	هفت سال	راجه [illegible] سین	[illegible]
راجه کیسو سین	پانزده سال	راجه [illegible] سین	[illegible] سال
راجه لکهمنیه			[illegible] سال

این هفت تن یکصد و [illegible] سال [illegible] از ابتدای
جلوس [illegible] تا راجه [illegible] [illegible] تا شروع زمان
[illegible] اسلام در بنگاله و [illegible] سلاطین دهلی [illegible] چهار هزار و
[illegible] صد و پنج سال زمان [illegible]
اسلام [illegible] سلطان قطب الدین ایبک [illegible] سال ششصد و
نود و [illegible] از آن زمان تا سلطان محمد تغلق شاه [illegible] و پنجاه و
شش سال به تبعیت سلاطین دهلی حکم [illegible] از ابتدای [illegible] سلطان فخرالدین [illegible]
زمان [illegible] صد و بیست و چهار سال [illegible] بنگاله [illegible] از ابتدای [illegible] اکبر [illegible] بنگاله [illegible]
[illegible] از ابتدای [illegible] سلاطین [illegible] از ابتدای [illegible]
[illegible] سال گذشته [illegible]

نام	سال عهد	نام	سال عهد	نام	سال عهد	نام	سال عهد	نام	سال عهد	نام	سال عهد
ملک فخرالدین سلاح دار	دو سال و چند	سلطان علاء الدین	یک سال و چند [illegible]	شمس الدین [illegible]	[illegible] سال و چند ماه	سکندر پسر شمس الدین	[illegible]	غیاث الدین بن سکندر	هفت سال و چند ماه	سلطان السلاطین پسر غیاث الدین	ده سال
شمس الدین پسر سلطان السلاطین	ده سال و چند ماه	کانس هندو	هفت سال	سلطان جلال الدین	هفده سال	سلطان احمد پسر جلال الدین	شانزده سال	ناصر غلام او	هفت سال و چند ماه	ناصر الدین [illegible] شمس الدین [illegible]	[illegible]
باربک شاه	[illegible]	سلطان یوسف	هفت سال و [illegible]	سکندر شاه	[illegible]	فتح شاه	هفت سال و چند ماه	باربک شاه	[illegible]	فیروز شاه	سه سال
محمود شاه پسر فیروز شاه	یک سال	مظفر حبشی	سه سال و پنج ماه	سلطان علاء الدین	[illegible]	نصیب شاه پسر علاء الدین	یازده سال	شیر شاه	مدت غیر معلوم	[illegible]	مدت غیر معلوم
شیر شاه [illegible] دوم	مدت غیر معلوم	محمد خان	مدت غیر معلوم	بهادر شاه پسر محمد خان	مدت غیر معلوم	جلال الدین پسر دوم محمد خان	مدت غیر معلوم	غیاث الدین	مدت غیر معلوم	تاج شاه	مدت غیر معلوم
سلیمان	مدت غیر معلوم	بایزید	مدت غیر معلوم	داود	مدت غیر معلوم	از زمان ملک	قطب الدین ایبک	تا داود شاه بنگاله تقر[illegible]			

از زمان سلطان قطب الدین ایبک تا داود شاه [illegible] سال [illegible] سلطان قطب الدین ایبک تا سلطان محمد تغلق شاه [illegible] و
پنجاه و شش سال به تبعیت سلاطین دهلی [illegible] سلطان فخرالدین [illegible]
[illegible] جلال الدین [illegible] بنگاله [illegible] سلاطین [illegible]
[illegible]
[illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] راجه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و دیگر سلطنت جونپور که سلطان الشرق مشهور و تفصیل اسامی و سال و ماه آنها از این جدول ظاهر می شود

سلطان الشرق	شانزده سال	مبارک شاه	یک سال و کسری
سلطان ابراهیم	چهل سال و کسری	سلطان محمد	بیست یک سال و چند ماه
محمد شاه	[illegible]	حسین شاه	نوزده سال

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قوم	سال‌ها	نام	سال‌ها	نام	سال‌ها	نام	سال‌ها	نام	سال‌ها
[illegible]	۲۲	[illegible]شاه	۲۴	[illegible]	۹	بهادرشاه	[illegible]	[illegible]	۴
[illegible]	۳۰	محمدشاه	[illegible]	سلطان محمد	۳۳	[illegible]	۲	[illegible]	۱۲
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		

[illegible]

[illegible]

دست ... [illegible]

[illegible]

ما حسب پنجاه هزار سوار و سی هزار پیاده ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

نام	سال	نام	سال	نام	سال
[illegible]	۴	[illegible]	۳۰	[illegible]	۳
[illegible]	۲۵	[illegible]	۲۲		
[illegible]	۳۰	[illegible]	۱۵		

نام	سال	نام	سال	نام	سال
[illegible]	۵۹	[illegible]	۱۳	[illegible]	۲
[illegible]	[illegible]	[illegible]	۴۲	[illegible]	
[illegible]	۴۰	[illegible]	۳۹	[illegible]	

[illegible]

نام	سال	نام	سال
[illegible]	۶	[illegible]	۳۱
[illegible]	۳۰	[illegible]	۳۲
[illegible]	۱۰	[illegible]	۲۲

نام	سال	نام	سال	نام	سال
[illegible]	۲۱	[illegible]	۳۲	[illegible]	
[illegible]	۳۲	محمدشاه	۸	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	محمدشاه	۵۵	[illegible]	[illegible]
محمدشاه	[illegible]	[illegible]	۱۵	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۱۱	[illegible]	۸	[illegible]	۱۴

[illegible]

آمده بعد روانه شد و ... [illegible] ... خان ... [illegible] ... نام ... [illegible] ... منظفر ... [illegible]

کشت و حکومت آن دیار بارس ... [illegible] ... قرار گرفت ... [illegible] ... نام ... [illegible] ... بزرگ ...

... [illegible] ... نشست ... [illegible] ... اساس ... [illegible] ... کناره ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

او بغلبها گرفت چنانچه بالا ذکر کرده شد ... بسیار بزرگ ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... شیخ عبد الوهاب و شیخ عبد العزیز ... سلطان شمس الدین ... سلطان محمد ... [illegible]

[illegible]

نام	سال و ماه	نام	سال و ماه	نام	سال و ماه
انکپال	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
انکپال	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بیست تن	[illegible]

[illegible]

نام	سال و ماه	نام	سال و ماه
[illegible] چوهان	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	ناگ دیو	[illegible]
پتهورا	[illegible]	هشت تن بود	[illegible]

گذشته

نام	سال و ماه	نام	سال و ماه
معزالدین سام	[illegible]	قطب الدین ایبک	[illegible]
آرام شاه	[illegible]	شمس الدین	[illegible]
رکن الدین فیروز شاه	[illegible]	رضیه	[illegible]
معزالدین بهرام شاه	[illegible]	علاء الدین مسعود شاه	[illegible]
ناصرالدین	[illegible]	غیاث الدین بلبن	[illegible]
		معزالدین کیقباد	[illegible]

یازده تن [illegible] سال و چند ماه سلطنت نمودند ۵

نام	سال و ماه	نام	سال و ماه
جلال الدین خلجی	[illegible] و چند ماه	غیاث الدین تغلق	[illegible] و چند ماه
شهاب الدین	[illegible] ماه و چند روز	سلطان قطب الدین	[illegible]
ناصرالدین	[illegible]	محمد تغلق شاه	[illegible]
فیروز شاه	[illegible]	تغلق شاه	[illegible] ماه و چند روز
ابوبکر شاه	[illegible]	محمود شاه	[illegible]
نصرت شاه	[illegible]	سلطان محمود ابراهیم	[illegible]
		سلطان محمود ابراهیم	[illegible]

یازده تن [illegible]

و کسی [illegible] و چند ماه سلطنت کرده ۵

نام	سال و ماه	نام	سال و ماه	نام	سال و ماه	نام	سال و ماه
رایات اعلی حضرت خان	[illegible]	مبارک شاه پسر [illegible]	[illegible]	محمد شاه	[illegible]	علاء الدین	[illegible]
بهلول لودی	[illegible]	سکندر لودی	[illegible]	ابراهیم لودی	[illegible]	بابر	[illegible]
همایون	[illegible]	شیر شاه	[illegible]	اسلام شاه	[illegible]	فیروز شاه پسر اسلام شاه	[illegible]
محمد عادل	[illegible]	ابراهیم	[illegible]	سکندر	[illegible]	[illegible] همایون	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... سلطان ... [illegible]

[illegible] ... سلطان ... [illegible]

[illegible] ... سلطان معز الدین ... [illegible]

[illegible] ... قطب الدین ... [illegible]

[illegible] ... سلطان شمس الدین ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... سلطان شمس الدین ... [illegible]

[illegible] ... سلطان علاء الدین ... [illegible]

[illegible] ... معز الدین ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شیخ یوسف	دو سال	سلطان محمود	[illegible]	کامران میرزا
سلطان قطب الدین پدر سلطان حسین	[illegible]	سلطان حسین پسر سلطان قطب الدین	[illegible]	شیر شاه
سلطان فیروز	یک سال	سلطان محمود پسر سلطان فیروز	[illegible]	سلیم شاه
سلطان حسین پسر سلطان محمود	[illegible]	سلطان حسین	۰	سکندر

[illegible]

[illegible]

[illegible]	سال	شاه	سال	شاه	سال
[illegible]	[illegible]	جام انر	[illegible]	جام جونه	[illegible]
جام بابینه	[illegible]	جام تماچی	[illegible]	جام صلاح الدین	[illegible]
جام نظام الدین پسر صلاح الدین	[illegible]	جام علی شیر	[illegible]	جام کرن	[illegible]
فتح خان اسکندر	[illegible]	تغلق برادر فتح خان	[illegible]	مبارک [illegible]	۳ روز
سکندر پسر فتح خان	[illegible]	سنجر [illegible]	[illegible]	جام نظام الدین	[illegible]
جام فیروز پسر نظام الدین	[illegible]	جام صلاح الدین	۰	باز جام فیروز	۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان قطب الدین سلطان سکندر [illegible] سلطان زین العابدین سلطان حیدر شاه سلطان حسن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

انجیر

[illegible]

تذکره [illegible]

[illegible]

ذکر احوال زمان راجه‌های هندوستان از ابتدای راجه جدهشتر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نقاب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دیگر که چون در حقیقت ... [illegible]

[illegible — 27 further lines of Persian manuscript text on the right-hand page]

از کسانیکه

از کسانیکه ... تا زمانه ... بودن جمیع زمینیان ... [illegible]

[illegible — 29 further lines of Persian manuscript text on the left-hand page, with marginal annotations in red and black ink]

راجه کیم [illegible] مدت پنجاه و [illegible] سال [illegible] راجه [illegible] رسید [illegible] سلطنت [illegible] وزیر [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] راجه [illegible]

[illegible] سال [illegible] راجه [illegible] سال [illegible]

[illegible] راجه [illegible] وزارت [illegible] سلطنت رسید [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] راجه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سنه ...

دیگر جیت تا حال در زبان مردم این دیار مذکور است ... [illegible]

احوال انتقال او ... [illegible]

[illegible]

سلطنت او چهل و چهار سال و سه ماه و از ابتدای راجه ... [illegible] ... مدت سه صد و چهل و شش سال ... [illegible]

[illegible]

درگاه راجه [illegible]

[illegible]

ذکر راجه دیپ سنگ

[illegible]

ذکر راجه رتی [illegible] المشهور [illegible]

[illegible]

ذکر سلاطین اسلام [illegible] صاحب حشم

[illegible]

و امیر اسمعیل پسر بزرگ ... [illegible]

۳۹۲

[illegible]

(۳۹۵)

[illegible]

۳۹۶

[illegible]

سلطان ناصرالدین ... سبکتگین ... [illegible]

[illegible]

ذکر سلطنت سلطان محمود بن ناصرالدین سبکتگین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٣٩

دور دیگر به هندوستان لشکر کشی آورد ... [illegible]

[illegible]

آمد مغلوب گشته منهزم با فرقه ... گشتند سلطان بعد استیصال دیگر بار آن جا ... بر غزنین محاصره کرد القصه سلطان با خلاق حمیده و صفات ...

[illegible]

۱۱۷

رسید ... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ... در سنهٔ ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... متوجه هندوستان ... [illegible]

... [illegible] ... هندوستان ... [illegible]

... [illegible] ... هندوستان ... [illegible]

... [illegible] ... اسلام ... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ... قطب الدین ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ... قطب الدین ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان شهاب الدین ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان قطب الدین ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ... سلطنت ... [illegible]

اقامت ورزید

اقامت ورزید سلطان ... [illegible] ... در سنهٔ ... [illegible]

... [illegible] ... سلطنت ... [illegible] ... سلطان قطب الدین ... آرام شاه ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ... در سنهٔ ... [illegible]

... [illegible] ... آرام شاه ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان شمس الدین ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان قطب الدین ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان قطب الدین ... [illegible]

... [illegible] ... آرام شاه ... [illegible] ... در سنهٔ ... [illegible]

... [illegible] ... شمس الدین ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ... جلال الدین ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان شمس الدین ... [illegible]

... [illegible] ... در سنهٔ ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان شمس الدین ... [illegible] ... در سنهٔ ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان شمس الدین ... [illegible] ... سلطان قطب الدین ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان شمس الدین ... [illegible]

که [illegible] رجعت نموده در کیلوکهری رسیده اراده جنگ کرد [illegible] رضیه [illegible] شجاعت [illegible] جنگ سلطان
دستگیر گشت و بعد چندگاه سلطان [illegible] سلطنت [illegible] سلطان رضیه بنت سلطان شمس الدین
در سنه [illegible] خطبه و سکه بنام خود رواج داد [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] عدالت [illegible]
[illegible]

شمس الدین [illegible] خلاص کرده ناصر الدین [illegible] جلال الدین [illegible] ولایت [illegible] رخصت داد [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible] عدالت [illegible]
[illegible] ناصر الدین [illegible]
[illegible] سلطان علاء الدین [illegible]
[illegible] سلطان ناصر الدین بن سلطان شمس الدین [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از لکهنوتی ... بنگاله در دهلی طلب ... گفت ... [illegible]

[illegible] ... سلطان ناصر الدین بغرا خان ... [illegible]

[illegible] ... سلطان معز الدین کیقباد ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... سلطان قطب الدین ... [illegible]

[illegible] ... سلطان علاءالدین ... [illegible]

[illegible] ... خسرو خان ... [illegible]

[illegible] ... سلطان قطب الدین ... سلطان علاءالدین ... [illegible]

[illegible]

بیشتر اوقات به عبادات [illegible]

[illegible]

از فحوای این تاریخ
این سنه ۶۳۴ تا
سنه ۷۲۹ و [illegible]
نقل بهار

سلطان

بدعت

انتقال

منظر

گردانید و فیلان و افیال و حشم و خدم و جمیع اسباب جهانبانی حوالهٔ او نمود [illegible] الاستقلال ورزید
روز جمعه خطبه بنام [illegible] خواندند [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان محمد شاه [illegible]
[illegible] سلطان محمد شاه [illegible]
[illegible] الغرض سلطان فیروز شاه [illegible]
[illegible]

[illegible]

گرفته تا رسید ... بقرب دیپالپور پنجاه هزار کس رسیده

شده ... قلعه برآمده و برای جنگ آماده ... احوال ... دیوان ... لشکر

گشته بعرض رسید که ... وصول اقبال خان شنیده ... جنگ ... پنجاه هزار کس ...

... اقبال خان ... شهر برآمده ...

... احوال اقبال خان ...

... اقبال خان ...

[illegible]

[illegible]

آورده قوت و مکنت بهم رسانید و بر لاهور و دیپالپور تاخته آن ولایت را در تصرف خود آورد و بعد از آنکه [illegible] قوت بهم رسید بر [illegible] تاخته بعد چند گاهی
او گذشت و سپاهی [illegible] جسرت [illegible] جالندهر [illegible] سلطان مبارک [illegible]
بعد فتح این ممالک [illegible] مراجعت نموده لشکر عظیم بر سر جسرت تعین کرد [illegible] جالندهر [illegible] در میان آمد جسرت شکست یافته [illegible]
بر خلاف قاعده [illegible] خضر خان [illegible] امیر [illegible] شیخ علی [illegible] کابل [illegible]
برحسب امر [illegible] شیخ علی [illegible] سلطان [illegible]
دست تاخت و تاراج برگشاد [illegible] جالندهر رسیده [illegible] لاهور [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] لاهور [illegible] شیخ علی [illegible]
کرده شد سلطان مبارک با استماع این خبر لشکر گران از دهلی تعین کرد [illegible] شیخ علی شکست خورده منهزم گشت [illegible]
بر شیخ علی [illegible] اسباب و اموال او بتاراج رفت [illegible] سلطان مبارک [illegible]
[illegible] جسرت [illegible] قوت بهم رسانیده [illegible] لاهور [illegible]
سلطان [illegible] شیخ علی [illegible] کابل آمده
[illegible] لاهور [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] ملک سرور [illegible] جسرت [illegible] لاهور [illegible]
جالندهر [illegible] شیخ علی [illegible]
[illegible] لاهور [illegible] شیخ علی [illegible]
سلطان از استماع این خبر از دهلی [illegible] شیخ علی [illegible] کابل [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] شیخ علی [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] ملک کمال الملک [illegible] لاهور [illegible]
ملک سرور [illegible] ملک کمال [illegible] سلطان [illegible]
سلطان [illegible] مسجد جامع مبارکباد [illegible] سلطان محمد شاه بن سلطان [illegible] مبارک شاه [illegible] سلطنت
ابو المظفر خان [illegible] مبارک شاه [illegible]
[illegible] ملک سرور [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] ملک کمال الملک [illegible]
[illegible] ملک سرور [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان محمد [illegible]
با ملک بهلول لودی [illegible]
[illegible] ملک بهلول [illegible] سلطان محمد [illegible]

و در وقت [illegible] سلطان [illegible] ملک بهلول [illegible] لاهور و دیپالپور [illegible]
[illegible] ملک بهلول [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] ملک [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] ملک بهلول [illegible]
یازده سال و یک ماه و چند روز بود سلطان علاء الدین بن سلطان محمد شاه بن سلطان مبارک شاه بن رایات اعلی خضر خان [illegible]
[illegible] سلطنت جلوس [illegible] ملک بهلول [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] دهلی [illegible]
[illegible] دهلی [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] حمید خان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] دهلی [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] دهلی [illegible]
[illegible] حمید خان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] حمید خان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] ملک بهلول [illegible] دهلی [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] ملک بهلول [illegible]
[illegible] سلطنت جلوس [illegible] سلطان [illegible] بهلول
[illegible] سلطان بهلول
[illegible] سلطان بهلول [illegible]
[illegible] ملک [illegible]
[illegible] خضر خان [illegible] خضر خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

سلطان الشرق استیلا یافته برکن کول و اتاوه و کنبه و بهرایچ و [illegible] و ترهت وغیره از جانب دهلی در تصرف خود آورده حکومت باستقلال کرد در
سنه [illegible] بنام خود فرموده آن ولایت را رونق تازه داده [illegible] درگذشت مدت سلطنت او [illegible] سال بود سلطان مبارک شاه
بر خوانده سلطان الشرق مدت سلطنتش یکسال [illegible] سلطان ابراهیم شرقی بن [illegible] چهل سال [illegible] سلطنت کرد سلطان محمود شاه بن
سلطان ابراهیم شرقی [illegible] سلطان محمود شاه [illegible] سال [illegible] سلطنت داشت سلطان حسین بن سلطان محمود شاه
یازده سال حکومت کرد [illegible] سلطان بهلول بر شرقیان غالب آمده [illegible]
سلطان سکندر ظفر و منصور گشته [illegible] آن ولایت را ضبط [illegible] در تصرف سلاطین دهلی [illegible]
دهلی کرده [illegible] سلطان سکندر سلطنت باستقلال کرده [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] به کمال استقلال سلطنت کرده [illegible]

[illegible] جلال الدین میرانشاه میرزا [illegible] سلطان محمد میرزا [illegible] سلطان ابوسعید میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سال میرزا شاه ... در سنه ... [illegible]

[illegible]

ذکر احوال نصیر الدین محمد همایون پادشاه بن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و جلوس

امیر نظام الدین خلیفه ناظم امور سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان ... همایون ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قلعه چنار [illegible] مستحکم [illegible] شیرخان [illegible] قلعه را بدست آورده [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] شیرخان رسید [illegible] شیرشاه [illegible]

[illegible] بتاریخ [illegible] شیرشاه [illegible] اسلام شاه [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] اسلام [illegible]

[illegible]

بر دو جوی [illegible] شیرخان [illegible] گردید [illegible]

که نام شام [illegible] شیرشاه [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] شیرشاه [illegible] قلعه [illegible] شیرشاه [illegible]

[illegible] سال [illegible] بادشاه [illegible] سلطنت [illegible] اسلام شاه پسر شیرشاه [illegible] از سلطنت [illegible]

[illegible] اسلام شاه [illegible]

[illegible] اسلام شاه [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] اسلام شاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر تاریخ جلوس السلطان جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی [illegible]

[illegible]

ذکر آمدن همایون پادشاه بهندوستان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فرو رفت و لشکریان افغان ... [illegible]
بیرام خان بمشاهده این احوال تاب نیاورده ... [illegible]
[illegible] ... خبر این فتح ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... مولانا عبد الله سلطانپوری المشهور بمخدوم الملک ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

بیرام خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۲

[illegible]

در بیان فرستادن میرزایان و تادیب ... و تسخیر ولایت گجرات

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر نوروغ [illegible] بهادر [illegible] کافران [illegible] آب [illegible] بعد از غنیمت [illegible] خانهای [illegible] تمام ولایت را [illegible]

تعیین کنند [illegible] باران پاک [illegible] تمام [illegible] بیرون [illegible]

[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible] هندوستان [illegible] اقبال خان [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] حکومت [illegible]

[illegible] سلطان محمد [illegible] سلطنت [illegible] سلطان مظفر شاه [illegible]

[illegible] سلطان احمد شاه بن سلطان محمد شاه [illegible]

[illegible] سلطان محمود شاه بن احمد شاه [illegible] سلطان قطب الدین احمد شاه بن سلطان

محمد شاه [illegible] سلطان داود شاه بن قطب الدین احمد شاه [illegible] سلطان محمود شاه بن سلطان محمد شاه [illegible]

سلطان مظفر شاه بن سلطان محمود شاه [illegible] سلطان سکندر شاه بن سلطان مظفر [illegible] سلطان محمود شاه بن سلطان مظفر شاه [illegible]

سلطان بهادر شاه بن سلطان مظفر شاه [illegible] نصیر الدین محمد همایون پادشاه [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] سلطان میران محمد شاه [illegible]

سلطان بهادر شاه [illegible] سلطان [illegible] سلطان بهادر شاه [illegible]

سلطان محمود شاه [illegible] لطیف خان بن مظفر شاه [illegible] سلطان احمد شاه [illegible]

[illegible] حکومت [illegible] سلطان مظفر شاه بن سلطان محمود شاه بن لطیف خان بن مظفر شاه [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] سلطان محمود شاه [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان مظفر [illegible]

[illegible] حکومت [illegible]

[illegible] در بیان روانه شدن خان اعظم

خان اعظم کوکلتاش

بگجرات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خان اعظم [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible] خان اعظم [illegible]

[illegible]

[illegible] در بیان فتح قلعه جونه [illegible]

[illegible] هندوستان [illegible]

[illegible]

[illegible]

آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اکبر [illegible]

[illegible] در بیان سفر کردن شیخ عبد النبی و [illegible] در مکه

[illegible] شیخ عبد النبی بن شمس الدین [illegible] در عهد شیر شاه [illegible] شیخ الاسلام

[illegible] مخدوم الملک [illegible] شیخ عبد القادر [illegible]

[illegible] مخدوم الملک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تفصیل تقریر ... اکبر ... عبارت اکبرنامه ... تاریخ الفی و تاریخ ...

[illegible]

بیگمات محل
یعنی شاهزاده خانمها
دختران شاه

بیگمات مذکور

[illegible]

[illegible]

صلاح انجام داده و ... کشیده در آن روز تمام ایران ... بود که جناب سید المرسلین ... [illegible]

... ابیات شیخ نیکی ... [illegible]

خسروی داد ... عدل ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

سلیمان کرانی [illegible] بنگاله

[illegible]

سلطان شمس الدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

نماید و الله ... مظفر خان ... [illegible]

مظفر خان ... معصوم خان ... [illegible]

... مظفر خان ... [illegible]

... محمد حکیم میرزا ... [illegible]

[illegible]

راجه تودرمل

[illegible]

معصوم خان ... [illegible]

[illegible]

ذکر ... محمد حکیم میرزا ... [illegible]

[illegible]

میرزا ... [illegible]

ذکر بیان کشته شدن راجه بیربل چون ساحل دریای سند مخیم خیام اجلال گشت زین خان کوکه با لشکرها باستیصال الوس یوسف زئی [illegible]

[illegible]

[illegible] ابراهیم میرزا [illegible] میرزا سلیمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

چون علی میرزا [illegible] حکومت باستقلال [illegible] کشمیر [illegible]

[illegible] در مجلس دوستی [illegible] لشکر میرزا [illegible] تبت [illegible]

[illegible] حکومت ده سال [illegible] مرتبه دوم [illegible] حکومت [illegible]

[illegible] حکومت [illegible] سلطان ابراهیم شاه [illegible] سلطان اسمعیل شاه برادر ابراهیم شاه [illegible]

[illegible] حکومت [illegible] سلطان حبیب شاه بن اسمعیل شاه [illegible]

نشست غازی خان چک [illegible] حکومت حبیب شاه دو سال [illegible]

سلطان غازی شاه [illegible] سلطان حسین خان برادر غازی خان [illegible]

[illegible] حکومت گشت غازی خان [illegible]

[illegible] حسین خان [illegible]

[illegible]

یعقوب

کریتی

مرتبه ثانی

[illegible] یوسف خان [illegible] کشمیر [illegible]

[illegible] قاسم خان [illegible] حکومت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وفات علامی فیضی

و در جمیع اقطار اختلال بسیار پدید آمد ... سلطان ... دفع فتنه و آشوب متوجه گجرات شد ... [illegible] ... از دولت آباد ... خود طلبید
با قلیل ... ملک لاچین را کشته ... علاء الدین حسن که بحسن کانگو مشهور ... [illegible] ... بود با اتفاق ... او باشی در
دولت آباد ... حکومت بر افراشته ... سلطان ... علاء الدین خطاب کرد ... سلطان محمد شاه ... گجرات ...
[illegible]
... سلطان ... ابن سلطان ... شاه ... سلطان علاء الدین ... سلطان غیاث الدین ...
سلطان شمس الدین ... سلطان محمد شاه ... سلطان فیروز شاه ... سلطان احمد شاه ...
[illegible]

الله ... [illegible] ... شیخ ابو الفضل ... [illegible]
[illegible]
... شیخ ابو الفضل ... [illegible]
[illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] سلطان ابوالحسن [illegible]

[illegible] نظام الملک [illegible] نظام الملک [illegible]

نظام الملک بن [illegible] نظام الملک بن برهان نظام الملک [illegible] نظام الملک بن [illegible]

اسمعیل نظام الملک بن برهان [illegible] نظام الملک [illegible] نظام الملک [illegible]

[illegible] نظام الملک [illegible]

نظام الملک [illegible] برهان نظام الملک [illegible]

[illegible] شیخ ابوالفضل [illegible]

[illegible]

[illegible] بسیار کشیده [illegible] خود [illegible] کرده [illegible] گریان [illegible] شاهزاده

سلیم باستماع این واقعه [illegible] در حضور [illegible] رسیده [illegible] کرده **در بیان رحلت شاهزاده دانیال در دکن** سلطان دانیال در

شرب مدام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **در بیان**

رحلت اکبر بادشاه اکبر [illegible] سلطان مراد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **ذکر احوال [illegible]** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذاکر

ذاکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

بارگاه

[illegible]

بانتظار

[illegible]

سعادت بزرگ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الشتاپان [illegible]

رفت و ... [illegible] ... با دل پر آشوب و خاطر ... [illegible] ... سر منزل رفته شد و گفت تا آنکه مردم

آن ناحیه از رفتن ... [illegible] ... گسسته رشته توکل ... [illegible] ... کردند و از آن ... [illegible]

[illegible] ... احوال ... [illegible] ... روشن ... [illegible]

[illegible] ... دیگر ... [illegible]

[illegible] ... روشن ... [illegible]

[illegible] ... روانه شدند ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دیگر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آتش [illegible] مقصود [illegible] یافت [illegible]

[illegible]

[illegible] خلافت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] روز [illegible] ابو البدایع [illegible]

اگر چه بعلوم ظاهر [illegible] لکن [illegible]

[illegible]

[illegible] رفت [illegible]

[illegible]

دیگران و [illegible] [illegible] و داستان [illegible] سعادت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

و آنچه بر ملا و بیریکفت و برفی دوستان سوخته کردی [illegible] یافته شد چیز آنی از وی اظهار کیان آمد و دست از آن انکار باز داشتند

و [illegible] دیگر دیده [illegible] گفتند [illegible] نایافت برآوردند [illegible] [illegible] بکام [illegible] شیر اصفهانی [illegible] آمد که آن

نصف [illegible] و مردم از استفاده ناامید [illegible] [illegible] [illegible] داده [illegible] [illegible] تا [illegible]

[illegible]

نام نهاد ابیات که بحلاوت کلمات دینی و دنیاوی فائق کرده و کیفیات جاوید [illegible] **بیت مترجم** دوستی [illegible] کتب اخلاق

بیت مترجم [illegible]

[illegible] **سی ام** [illegible]

[illegible]

[illegible] **سی و یکم** [illegible] **سی و دوم** توفیق [illegible]

اگرچه عنوان این کتاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **ابیات** [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو [illegible]

[illegible] **ابیات** [illegible]

[illegible]

[illegible] **تمت** [illegible]

[illegible]

بحث [illegible] کشف المحجوب [illegible]

کشف المحجوب [illegible] محاسبیان قصاریان طیفوریان جنیدیان نوریان

سهلیان حکیمیان خرازیان خفیفیان سیاریان حلولیان حلاجیان [illegible] ابو عبد الله حارث بن اسد

محاسبی [illegible]

[illegible]

[illegible] **قصاریان** [illegible] ابو صالح حمدون [illegible]

[illegible]

[illegible] **طیفوریان** به طیفور بن عیسی البسطامی [illegible]

[illegible]

[illegible] **جنیدیان** [illegible]

[illegible] **نوریان** [illegible]

[illegible] **سهلیان** [illegible] سهل بن عبد الله تستری [illegible]

[illegible] **حکیمیان** [illegible] ترمذی

[illegible] **خرازیان** [illegible] ابو سعید خراز [illegible]

[illegible] **خفیفیان** [illegible]

[illegible] **سیاریان** [illegible] ابو العباس سیاری [illegible]

[illegible] **حلولیان** [illegible] **حلاجیان** [illegible]

[illegible]

... [illegible] چهارده خانواده ... [illegible] طیفوریان و جنیدیان
مذکور ... حبیبیان طیفوریان کرخیان سقطیان جنیدیان گازرونیان طوسیان فردوسیان سهروردیان زیدیان عیاضیان
ادهمیان هبیریان چشتیان ... که بعد امیر المؤمنین علی ... خلیفه بود حسن و حسین و کمیل حسن بصری ... سر سلسله حسن بصری
دانسته ... خلیفه ... حبیب عجمی ... شیخ عبد الواحد بن زید ... [illegible]
شده مادر حسن بصری از کنیزان ام سلمه ... [illegible]
... [illegible] ... مجلس ... [illegible]
... [illegible]
... اول حبیب عجمی ... [illegible]
... حسن بصری ... [illegible] ... حجاج ...
... [illegible] حبیب ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... حبیب ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... دوم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
چهارم سری سقطی ... [illegible]
... [illegible]
... پنجم ... [illegible] ... شیخ ابو علی ... [illegible]
... [illegible]
... ششم ... هفتم شیخ نجم الدین کبری ... [illegible]
... [illegible] ... شیخ اسمعیل قصری ... [illegible]
... [illegible] ... شیخ سعد الدین ... شیخ رضی الدین علی لالا ... [illegible]
شیخ سیف الدین باخرزی ... [illegible]
نهم ... شیخ ضیاء الدین ابو النجیب عبد القاهر سهروردی ... [illegible]
... [illegible] ... شیخ احمد غزالی ... [illegible]
... [illegible] ... دهم شیخ ... یازدهم فضیل بن عیاض ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... دوازدهم ابراهیم ادهم ... [illegible]

کنیت ابو علی ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... سیزدهم شیخ ... [illegible] ... چهاردهم ابو اسحق شامی ... [illegible]
... [illegible] ... خواجه ابو احمد ابدال ... [illegible]
ولادت ... [illegible] ... خواجه ... چشتی ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... قادری شیخ محی الدین عبد القادر ... [illegible]
... [illegible] ... ابو سعید مبارک ... [illegible]
... [illegible] ... یسوی ... خواجه احمد یسوی ... [illegible]
... [illegible] ... خواجه یوسف ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... نقشبندی ... [illegible]
... [illegible] ... بابای سماسی ... [illegible]
خلیفه ... خواجه ... سماسی ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... خواجه عبد الخالق ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... امام جعفر صادق ... [illegible]
... امام ... قاسم بن محمد بن ابی بکر ... سلمان فارسی ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... بابا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... خواجه معین الدین حسن ... [illegible] ... حسینی ... [illegible]

[illegible] شیخ یحیی [illegible]

[illegible] شیخ حسین [illegible]

[illegible] شیخ بهاء الدین زکریا [illegible]

[illegible] شیخ صدرالدین [illegible]

[illegible] شیخ نظام اولیا [illegible]

[illegible] شیخ رکن الدین ابوالفتح [illegible]

[illegible] شیخ جلال الدین تبریزی [illegible]

[illegible] خواجه کرک [illegible]

[illegible] شیخ نظام الدین اولیا [illegible]

[illegible] شیخ نجیب الدین متوکل [illegible]

[illegible] شیخ نصیرالدین چراغ دهلی [illegible]

بابا ... [illegible] ... جلال الدین رومی ... [illegible]
... [illegible] ... **شیخ علاء الدوله** ... [illegible] ... قاضی حمید الدین ناگوری
ارادت آورده ... [illegible] ... شیخ بهاء الدین زکریا ... [illegible] ... **سید جلال** پور رشید
جلال بخاری مخدوم جهانیان ... [illegible] ... شیخ رکن الدین ابو الفتح خلافت یافت
... [illegible] ... شیخ نصیر الدین چراغ دهلی ... [illegible]
... [illegible] ... **شیخ شرف منیری** ... [illegible]
... [illegible] ... شیخ نظام الدین اولیا ... شیخ جلال الدین ... [illegible]
... [illegible] ... شیخ شمس الدین ... شیخ جمال الدین ... [illegible]
... [illegible] ... **شیخ بابا ...** [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... **شاه ...** [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... **شیخ نور قطب عالم** ... شیخ علاء الحق ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... **بابا اسحاق مغربی** ... شیخ احمد کهتو ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... **شیخ احمد کهتو** ... جمال الدین ... [illegible]
... [illegible] ... بابا اسحاق مغربی ... [illegible]
... [illegible] ... **شیخ صدر الدین** ... [illegible]
سید احمد کبیر ... سید جلال بخاری ... مخدوم جهانیان ... شیخ رکن الدین
ابو الفتح ... [illegible] ... **شیخ ...** ... [illegible]
... [illegible]
سید محمد گیسو دراز ... شیخ نصیر الدین چراغ دهلی ... [illegible]
... [illegible] ... **قطب عالم** ... برهان الدین ... [illegible]

مخدوم

مخدوم جهانیان ... [illegible] ... سلطان محمد ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... **شاه عالم** ... سید محمد ... قطب عالم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... **شیخ قطب الدین** ... شیخ برهان الدین ... شیخ نظام الدین ... [illegible]
... [illegible] ... **شیخ ...** ... [illegible]
... [illegible] ... **سید ...** ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... **...** ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... **...** ... [illegible]
... [illegible] ... شیخ بهاء الدین ... [illegible]
... [illegible] ... **قاضی ...** ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... **شیخ محمد ...** ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... **شیخ ...** ... شیخ جلال ... [illegible]
... [illegible] ... مخدوم جهانیان ... [illegible]
... [illegible] ... **شیخ عبد ...** ... [illegible]
... [illegible] ... **شیخ عبد الله ...** ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
سید ابراهیم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... **شیخ ...** ... [illegible]
... [illegible] ... **شیخ جمال** ... [illegible]
... [illegible] ... **خضر** ... [illegible]
... [illegible]

[illegible] نورجهان بیگم [illegible]

[illegible] جهانگیر شاه [illegible]

[illegible]

[illegible] ایران [illegible]

[illegible]

[illegible] نورجهان بیگم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاهزاده شاه جهان [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذریهٔ دل بزرگ بهادر صاحب برانگیخت آتش سواری چون ترقی گشت عبدالله خان جیو گرفته شاهجهان را از موکب آورد و از آن اسب فرود آمده

بر اسپ خود سوار کرده بجانب [illegible] شد [illegible] رسید شاهجهان بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در بیان رحلت جهانگیر پادشاه و جلوس [illegible]

[illegible]

ذکر سلطنت ابوالمظفر شهاب الدین محمد شاه جهان پادشاه صاحبقران ثانی

[illegible]

[illegible]

احوال سال دوم مطابق سنه [illegible]

[illegible]

احوال سال سوم مطابق سنه [illegible]

[illegible]

احوال سال چهارم مطابق سنه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

احوال سال هشتم مطابق سنه هزار و چهل و دو هجری

[illegible]

[illegible]

احوال سال هفتم مطابق سنه هزار و چهل و یک هجری

[illegible]

احوال سال هشتم

[illegible]

[illegible]

احوال سال [illegible] مطابق سنه هزار و چهل و [illegible] هجری

[illegible]

احوال سال [illegible] مطابق سنه هزار و چهل و [illegible] هجری

[illegible]

[illegible]

احوال سال [illegible]

[illegible]

۱۰۳۸ [illegible]

وقایع [illegible]

[illegible]

[illegible]

وغیره [illegible]

[illegible]

احوال سال [illegible] جلوس مطابق سنه هزار و [illegible]

[illegible]

احوال سال [illegible] جلوس مطابق سنه هزار و [illegible] و [illegible] هجری

[illegible]

[illegible]

احوال سال [illegible] جلوس مطابق سنه هزار و [illegible] هجری

[illegible]

[illegible]

احوال سال پنجم جلوس مطابق سنه هزار و چهل و دوم هجری

[illegible]

[illegible]

احوال سال ششم جلوس مطابق سنه هزار و چهل و سوم هجری

[illegible]

وفات نور جهان بیگم ۱۰۵۵

[illegible]

الْمان — در زبان
اسلاو ولایت که در حدود
ممالک ... و ترکیه
و غیره استعمال می شود ...
الْمان ...
...
معروف ...
...
الْمان ...
...
و الله اعلم

طوقون یا طیقون
...

[illegible]

دران شکسته با غنائم و نفائس ... [illegible]

[illegible]

تهران ایران رسید ... [illegible]

[illegible]

گویا شاه جهان چاره‌ش
عقب نشستن شاهزاده بود
و سلامت ذات قرة العین
این عنایات روا داشته
است!

نسخ شده بار دوم
جهت شاه جهان ...
[illegible]

حمله اورنگ زیب ...
برای کشتن باد [illegible]

[illegible]

[illegible]

مسجد جامع شاهجهان آباد در مدت شش سال بصرف ده لک روپیه باتمام رسیده است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حکایت [illegible]

[illegible]

تفصیل اولاد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... در استقلال ... [illegible]

... [illegible] ...

[illegible]

قائد ... لشکر منصور ... دیگر احدی زخم ... کشته ... ذوالفقار خان ... شیخ عبدالعزیز ... [illegible]

دیگر ... زخم ... شیخ عبدالعزیز ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر جشن [illegible]

[illegible]

شاه جهان

[illegible]

جلوس [illegible] اکبر بادشاه [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر توجه عالمگیر بادشاه ظفر تلاش بقصد دفع [illegible] شجاع

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیان کردن … در وصف لشکری … در تعاقب …

[illegible]

وصف لشکری [illegible]

ذکر … از ساحل … گنگ عبور … اکبر آباد [illegible]

[illegible]

اخبار رسیده باشند جهت [illegible] گردید تا آب [illegible] منزل عالمگیر ترتیب و توزک لشکر و تقسیم افواج [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نزدیک موضع [illegible] رسیده [illegible] حکم نمود که صف [illegible] توپخانه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زدی ورق برگردانید و کمان بیکباره ... [illegible] ... چون بکنار دریای سند رسید ... [illegible]

[illegible]

شاه زاده

از دنیای فانی به دار بقا یافت ... [illegible] ... شجاع ... [illegible]

[illegible]

آمده ... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

[illegible]

تاریخ

[illegible] ... معظم خان ... [illegible]

چند روز ... [illegible] ... معظم خان ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... معظم خان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حیل و تدابیر سعی بلیغ [illegible] نمودند که خفت بدو رسانند و مرتشی بودن [illegible] ثابت [illegible]

[illegible]

الحمد لله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نموده بنوازش

[illegible] ابوالحسن [illegible]

[illegible] عالمگیر [illegible] ابوالحسن [illegible]

[illegible] فیروز جنگ [illegible]

آن رنگ رو قرار داده [illegible] و جمل زربافت عطا فرموده به نوکران آن رنگ [illegible] ماه شعبان [illegible]

[illegible] لشکریان خصوص اهل مورچال شد [illegible] دیگر ساخته‌های فیروز جنگ [illegible]

[illegible] خصوص عبدالرزاق لاری [illegible]

[illegible] مصطفی خان عبدالرزاق لاری [illegible]

[illegible] ابوالحسن [illegible] فیروز جنگ [illegible]

[illegible]

نثر

[illegible]

[مغز رسیده]

[illegible]

[آن زمان]

[illegible]

مفتوح شدن قلعه گلکنده و پایان احوال سلطان ابوالحسن [illegible]

[illegible]

حکم

[illegible]

ادبی مطلع گشته چون فرصت [illegible] شد تا مخالف [illegible] [illegible] و [illegible] شمشیر در دست گرفته و
[illegible] عالمگیر [illegible] سرای ابوالحسن [illegible] تا آن وقت [illegible] دروازه [illegible]
عالمگیری در تمام [illegible]
[illegible]

در احوال آن [illegible] عالمگیر [illegible]
[illegible]
عبد الرزاق [illegible]
[illegible]

[illegible]

... سید نظام الدین احمد الحسینی که از سادات صحیح النسب مدینه طیبه ...

[illegible]

ابوالحسن پادشاه گشت اتفاقاً در میان ابوالحسن و سید مرتضی بسبب [illegible] ابو محمد سررشته نوکری تا به بر اعانی که در جلوس ابوالحسن بر تخت
سلطنت نموده بود بمبیع خورده و ابوالحسن تحمل خودسری و نافرمانی های سید مرتضی نتوانست و این کار بنفاق کشیده صورت حدوث
فتنه بانه نمایان گردید و در آن وقت مادر تا پیشرفت که از چنگال آن مستقل و معتمد علیه سید مرتضی بود عبد الحق جعفر و منصوره و ما برخود
بدون جنگ و جدال جماعه داران محمد سید مرتضی را بکلمة اللطف ابوالحسن در آورده و سید مرتضی را به پرده بال گردانید و در جلدوی
این خدمت که در بی ابوالحسن قلم لی وزارت بنام آن داده کارهای سابق او را دیر اداره او لکن تفرقه نموده [illegible] آنقدر اعلام تا خوف
جنگی و نیکو خدمتی های او بود

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

از اتفاقات حسنه این نسخه [illegible]

خط شریف [illegible]

[illegible]

تاریخ [illegible] از ابتدای سلطنت محمد [illegible]

اورنگ زیب عالمگیر [illegible] هندوستان

و آغاز سلطنت [illegible] ۱۱۱۸

۱۱۹۵ [illegible]

[illegible] ۱۳۲۵

[illegible] هندوستان [illegible]

[illegible] ۱۳۰۹

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

سپاس بی‌قیاس و ستایش سرمدی اساس نثار بارگاه عظمت و جلال داداری جهانیست که کون و مکان عوالم علوی و سفلی بزبان حال و زبان مقال
بر ادای شهادت تفرید او در بقا و ابداع و ترتیب دیر و تکوین روزگار بتبدل اوضاع و اطوار و اختلاف لیل و نهار بر بداهت صنعت
کبریایش از طوارق حوادث تغیر و تبدیل مجرد و منزه و درود نامعدود از بدو ابد و ابدی الآباد نثار سرای بهیه و عتبات عالیات سید انبیا و آل و
اصحاب آن جنابست که قلت فاقه ای ایجاد وسیله انتظام سلسله معاش و معاد و صلی الله علیه و علیهم الصلوة و السلام الی یوم القرار اما بعد
بر نکته‌دانان صحایف روزگار و عارفان لیل و نهار ظاهر و آشکار است که کتب تواریخ و سیر بحسب تفاوت طبقات امم و ایام بسیار
و عجایب بیشمار دارد که تا مطالعه هر صفحه از کتب مذکوره ملاحظه روزنامچه آثار قدرت کامله کردگار وحدت بدیع و بدایع صنایع از دید کار حقیقت
عظمت ست و نیز اطلاع تمام بر احوال و اخلاق طوایف امم و محاسن و آداب برگزیدگان و بدایع اتباع و پیروی پیشقدمان آن زمره
و بیان دانستن و بر شقاوت اشقیای سابق و دو زیادت و در رذالت طاغیان لاحق که واسطه تیقظ و آگاهی و رجوع از غفلت و کراهت
سعادتمندان و اهل دل و هوشیاران کامل را بسهولت و آب یا میسری تواند شد لهذا این اقل عباد احقر الخلیقه بل لا شیء فی الحقیقه غلام حسین
بن هدایت علیخان بن السید علیم الله بن السید فیض الله طباطبائی الحسنی عفی الله عنهم بالنبی و الولی در غره ماه منورخته القعده الحرام روز
سه‌شنبه سنه ۱۱۹۴ یکهزار و یکصد و نود و چهار هجری نبوی علی اجرائه الصلوة و السلام من الله العزیز العلام در رقم گشت که چون احوال قطایای
را بعد از رحلت محمد اورنگ زیب عالمگیر پادشاه احدی متوجه نوشتن نگردیده و هر قدر معلوم و از معتمدان منقول القول صحیح افتاده
مجملاً بزبان قلم داده و آیه تا اگر دانشوری محرر بعد ازین زمان متصدی نقل و بیان احوال پیشینیان گردد سررشته اخبار اهل روزگار از دست
گسسته تاریخی نیست بعون الله تعالی و توفیقه شروع در تسطیر نموده بر خود التزام کرد که آنچه از ثقات معتبر شنیده و بعبارت صاف از تکلف
دور و در سلک تحریر کشد اگر قبول خاطر شود فهو المراد [illegible] ذکر رحلت محمد محی الدین اورنگ زیب عالمگیر پادشاه و جلوس
در حیات بر سریر سلطنت و مقتول شدن محمد اعظم شاه و مغفور و محمد کام بخش در جنگ و قرار یافتن سلطنت بمحمد معظم خلف اکبر محمد اورنگزیب
عالمگیر پادشاه را اکثر مشغول تسخیر و تنبیه ممالک دکهن بود و اطمینان کلی از ان امور میسر نیامده عظمت شان [illegible] که در گردد
سلطنت بار به و برادر اعظم بلاد چند دست انتشار معمور گشت عجب زمان قضا در سال پنجاه و دوم از جلوس و سن نود و یک سالگی در
بلده احمد نگر [illegible] یکهزار و یکصد و هجده هجری نبوی [illegible] حضرتش هجوم آورده از زندگی مأیوس گردید در آن وقت محمد کام بخش

پسر کهتر خود را که بسیار دوست میداشت روز دوشنبه بتقدیم ذی القعده الحرام چهار ساعت روز برآمده بصوبه بیجاپور رخصت نمود
حکم نمود که از ده فرسخی راه شتابی بانجمن ملوکانه سوار کرده و نوبت نواخته راهی شود که جای او لایق بوده در راه توقف نماید پس آنکه
جاه الله دست اعظم شاه که بهادر پادشاه بیست و سیوم روز پنجشنبه هشتم ماه مذکور چهار ساعت از روز برآمده محمد اعظم شاه پسر دیگر را که در
حضور حاضر بود رخصت کرده حکم نمود که بصوبه مالوه بشتابد [illegible] تا آن وقت هرقدر منازل نموده بر روز دیگر و مسافتی نماید و روز دوم
منزل مقام کرده روز سوم باز برای [illegible] از آن بود که اگر ساعت [illegible] روی نماید بسبب تنگی شاهزاده مذکور که [illegible]
و جهت ایام مذکور در آرزو آنچه باید بکوشد و وقت که جانشینی انگره جاده و در ضعف جاری گشته که خود [illegible] کرده [illegible]
القصه اعظم شاه حسب الامر برآمده و زیستن چند رفته بود که عالمگیر پادشاه روز جمعه بیست هشتم ماه و سال مذکور یک پاس و شش گهری روز
که قریب یک ساعت نجومی باشد بر آمده و داعی حق را لبیک اجابت گفته بعالم بقا شتافت ذکر آمدن اعظم شاه بار دیگر بپادشاهی و
جلوس نمودن او بر تخت سلطنت اعظم شاه بمجرد اطلاع که در [illegible] چند دست داد بسرعت مراجعت نموده روز شنبه بیست و نهم ماه
مذکور بعد سه ساعت نجومی آمده داخل دولتخانه پادشاهی گردید و روز دوشنبه دوم ذی الحجه الحرام دو ساعت روز برآمده تابوت
محمد اورنگ زیب عالمگیر را مشایعت نموده چند قدم بر دوش خود برداشت و روانه اورنگ آباد کرد [illegible] روز پنجشنبه [illegible] ذی الحجه
حکم بنواختن نوبت نمود و روز سه شنبه دهم ماه که عید اضحی بود در بلده احمد نگر بر تخت سروری جلوس نموده با استمالت رعایا و برایا پرداخت
و خزاین و اسباب موجوده آنجا را قابض و متصرف گردیده امرا و اعیان مملکت و عظما و ارکان سلطنت را بانعام [illegible] و ترقی داده و
رتبه او بخواهشت آصف الدوله اسد خان بهادر بدستور بوزارت مقرر و پسرش ذوالفقار خان نصرت جنگ بهادر سپه سالاری [illegible]
[illegible] هر کس بارکه مامور و مناصب [illegible] مشغول یافت چون خبر جاری عالمگیر در ممالک محروسه منتشر گشته بود
هرکه هرجا اقامت داشت بفکر کار خود افتاده در فکر دریافت خود مشغول چاره سازی گردید چنانچه پسر سلطنت سلطان معظم که لقب بهادر شاه
در ایام سلطنت خود داشت در آن اوان حسب الامر پدر در صوبه کابل مع دو پسر کهتر خود یکی محمد اختر جهانشاه و دوم رفیع القدر در
سرحد ایران اقامت داشت پسر کلانش محمد معز الدین جهاندار شاه در ملتان بصوبه داری [illegible] بود و پسر دوم عظیم الشان
که ارشد اولاد و منظور نظر التفات جد خود عالمگیر پادشاه بود بصوبه داری ملک بنگاله [illegible] و محمد کام بخش حسب الامر جد خود عالمگیر
پادشاه در بیجاپور [illegible] بود که ناگزیر خود عالمگیر پادشاه هندوستان را بسلطان معظم بهادر پادشاه و ممالک دکهن بمحمد
اعظم شاه و سلطنت بیجاپور بکام بخش داده و خود رحلت کرده این هر سه در سر جای سلطنت طلب خود کامیاب و کارروای خلق خدا باشند
[illegible] آنچه گذاشته [illegible] محمد کام بخش بعد استماع رحلت پدر در محفوظ جای که [illegible] بعد جنگ کار خود افتاده
[illegible] خویش بیرون گذاشته مشغول [illegible] گشت ظاهراً محمد اعظم شاه [illegible] صوبه بیجاپور [illegible] کام بخش [illegible]
خوشنود نموده حکم کرده بود که کام بخش در آنجا سکه بنام خود زد و خطبه بنام خود خواند ذکر رسیدن سلطان معظم بهادر شاه از صوبه کابل و جلوس
نمودن بر تخت سلطنت در اثنای راه و [illegible] سلطان معظم از کابل و عظیم الشان پسر کلانش از بنگاله با استماع شدت
بیماری عالمگیر پادشاه [illegible] حرکت نموده روانه شده [illegible] در اثنای راه خبر رحلت
پدر شنیده روز پنجشنبه سلخ محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و نوزده هجری بوقت نصف النهار [illegible] بطالع اسد
تخت سلطنت جلوس نموده بمحمد اعظم شاه نوشت که [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible]

حسب الطلب پدر خود بکارهای شده بعد با سامان میمون و بنگاله گرفته شرف پابوس پدر دریافت و زبانی پدر قال نصیحت برگشته
باتفاق روانه اکبرآباد شد و از طرف بنگاله عظیم الشان که با سامانی مناسب حرکت کرده بعد تر تا به اکبرآباد رسیده خزانه صوبه بنگاله که چند لک
زیاده یک کرور سال دیوان صوبه مذکور بعد در اثنای راه بقبضه خود آورده برای پدر امانت نگاه داشت و مختارخان صوبه دار اکبرآباد
که چندان شاهزاده بیدار بخت و دولت قوام اعظم شاه بود گرفته مقید ساخت و خزانه و اسباب سلطنت که در اکبرآباد از قلعه فیروز بود
بر روی دست آورده و از الیشن فوج و بتالیف قلوب حکام و عمال پادشاهی و مردم رعایا و برایا و سپاهی کوشیده و روزبروز بر شوکت و جاه
وحشمت می افزود و از قلعه دار اکبرآباد درخواست قلعه مذکور نمود قلعه دار این عذر که با فضل شاه بادرود دولت سلطنت باهم دارند جدال و قتال دارند
بنده از کدام آن برادرست بدون انکه شدن معامله و تسلط یکی بر مسند سلطنت قلعه کسی نمیتواند داد متمسک شده و در سامان قلعه داری کوشید
عظیم الشان در فرو دمدمه قلعه مذکور اله نکرده بکارهای که باید اشتغال داشت تا انکه پدر ایشان در رسید و اتفاق لشکریان دست بهم داد و عظیم الشان
عادت پدر بشرف کورنش دریافت و تهنیت سلطنت گفته خزانه مقید را پیشکش نمود چون در سرکار پادشاه و قلعه زر بسیار و
لشکریان نوابی در پرداخت حال بر وقت وصول این زر تقدیم حصول یا مرادات دیگر خرده مشکل بی تقدیم رسانید نه و تیر زر بر روم بقدر
تقسیم یافته پرداخت یافته گردید **ذکر نهضت نمودن محمد اعظم شاه از دکن بمقابله بهادرشاه و محاربه نمودن با او در میدان جاجو** محمد اعظم شاه
نیز چند روز در اورنگ آباد پادشاهی جمع نموده با جمیع اسباب و سامان و لشکر قدیم و جدید پادشاهی که وارث آن بعد ... بهادرشاه که خود
سلطنت منتشر نهضت نمود و خبر وصول شاه به اکبرآباد شنیده در قطع مسافت شتاب نمود چنانکه شتاب نمود جلب آورده با ... آمد ... سبب اکثر
لشکریان و گرمی اسباب ... توپخانه و غیره عقب ... مانده روز یکشنبه هژدهم ربیع الاول سنه ... کوچ و ... رسید
درجاجو و در آن جا که لشکر نموده ... و روز یکشنبه ... میدان جاجو متصل اکبرآباد ... ملاقی ... رسید
دیگر اعظم شاه ... سلطان ... بهادرشاه رسیده ... و ... عظیم الشان
که اول ... پیش قدمی نموده ... بهادرشاه ... و منظور ... بهادرشاهی است و بهادرشاه
که ... روز ... جنگ ... شنیدن این خبر ... عظیم الشان با محمد معزالدین و دیگر
برادران رسیده ... عنان ارادت ... و ... سلطنت بهادرشاه و زوال ... دولت اعظم شاه بود ... تفنگ
بهادر ... قوم ... مقابل ... فوج اعظم شاهی ... هر چند بهادرشاه ... شریع ... اعظم شاه ... کرتب نموده
شاهزاده بیدار بخت پسر اکبر خود ... و والاجاه ... زاده ... و ... بود همراه خود ... داشت
... مقابل بهادرشاه ... اسد خان ... که وزیر اعظم ... بود ... ایشان
خود مع جمیع افواج ... ذوالفقارخان بهادر ... سپهسالار ... اقتدار بود ...
برقی رسانید که ... آفتاب ... شده ... مقابل ... و ... اکثر ... و غیره مع ... سپاه ... مانده
جنگ ... در ... قوم ... نیست ... قدر ... آتش ... داده ... داده اند
مقدمه فتح و نصرت ... نزول اجلال ... نمود ... صباح ... کرد ... اسباب ... اقبال و
ظفر ... کار ... بهادرشاه ... اعظم شاه ... و در ... داشت ...
او کرده جواب ... سپهسالار ... داشت ... بهر کاه ...
نمودی ... اعظم شاه ... جواب ... خود ... ذوالفقارخان ... نموده
به پدر خود ... اعظم شاه ... رسانید

ذوالفقار

ذوالفقار بعقاید ... و پیدا ... طرفین ... و ... الکی ... اند ... مقابل ... کرده ... و خصه کار ... و چشم
تیره و تار گشته ... و ... و ... شده ... و ... چشم ... مردم ...
کرکت آن ... از ... تیر ... از ... قدم ... بعد از ... اعظم شاه ... و ...
بود ... کورنش ... که ... جنگ ... و ... و ...
بهادر ... جنگ ... قوم ... و ... پیر ... و ...
... اعظم ... گشته و میدان ...
... که اعظم شاه آمده ... و ... رسیده ...
... عظیم الشان ...
... اعظم شاه ... بعد ... جان ...
...
... عظیم الشان ...
...
... عظیم الشان ... اعظم شاه ...
... اعظم شاه ...
... بهادرشاه ... اعظم شاه ...
... اعظم شاه ...
...
... اعظم شاه ...
... بهادرشاه ... اعظم شاه ... بهادرشاه ...
... بهادرشاه ... سلطنت ...
...
... **ذکر ... سلطنت بهادرشاه ... کشته شدن ...**
... بهادرشاه ... اعظم شاه ... سلطنت ... اعظم شاه ...
اسدخان ... بهادرشاه ... ذوالفقارخان ...
... بهادرشاه ...
... ذوالفقارخان ...
... آصف الدوله اسدخان ...
...

[illegible]

ذکر ارتقای اسد خان برتبهٔ وکالت مطلق و تفویض شدن وزارت به محمد منعم خان خانخانان و بعض سوانح ایام سلطنت بهادر شاهی

[illegible]

۲

[illegible]

[illegible]

ذکر رحلت بهادر شاه ... و جلوس ... معز الدین جهاندار شاه ...

[illegible]

[illegible]

ذکر استیلای معزالدین بر سلطنت و جلوس [illegible] ایام دولت او و القاب [illegible]

معزالدین جهاندارشاه [illegible]

[illegible]

ماند و بجا بند القیاس [illegible] کز [illegible] نام [illegible] و باصلاح [illegible] با اهل کفر [illegible] با فتح باده [illegible] شده [illegible] بادشاهی دوران
[illegible] اهل کفر را [illegible] رفت [illegible] نمود [illegible] بحرابیانی [illegible] کرد [illegible] رفته [illegible] نمود [illegible] اقتدار
[illegible] آزار [illegible] بر طبع [illegible] کردم [illegible] چین قلیچ خان [illegible] خان فیروز جنگ [illegible]
که [illegible] عالمگیر [illegible] چین قلیچ خان [illegible] بادشاه [illegible] ذوالفقار خان
[illegible] بعد رحلت [illegible] آمد رفت [illegible] کرد [illegible]
و [illegible] رفت [illegible] بعد [illegible] روز [illegible] برای [illegible] کرده [illegible] رفت [illegible] بادشاهی [illegible]
[illegible] درم [illegible] خود [illegible] نمود که [illegible] اعتبار [illegible]
چون [illegible] چین قلیچ خان [illegible] گرفته [illegible] نمود [illegible] چون [illegible]
[illegible] چین قلیچ خان [illegible] رسید [illegible] گفت [illegible] چین قلیچ خان [illegible] گفت که چین قلیچ خان [illegible]
[illegible] رسید [illegible] بر [illegible] خان [illegible]
[illegible] کرده [illegible] بادشاه [illegible] گرفته [illegible] نمود [illegible]
[illegible] ذوالفقار خان [illegible] جاری [illegible] کردید [illegible]
ذوالفقار خان [illegible] رسید چین قلیچ خان [illegible] ذوالفقار خان [illegible] نموده [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible] چین قلیچ خان [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible] دره [illegible]
[illegible] ذوالفقار خان [illegible] خان [illegible]
[illegible] ذوالفقار خان [illegible]
[illegible] خان [illegible] گرفته [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] فرخ سیر [illegible]
[illegible] بنگاله [illegible]
[illegible] عالمگیر [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] خان [illegible] بنگاله [illegible] فرخ سیر [illegible]
[illegible] فرخ سیر [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] محمد معزالدین
فرخ سیر [illegible] سلطنت [illegible] فرخ سیر [illegible] خان [illegible]
[illegible] فرخ سیر [illegible]

[illegible]

نمود و فرخ سیر [illegible] حسین علی خان ناظم صوبه
عظیم آباد [illegible]
[illegible] عظیم آباد رسید [illegible]
[illegible] فرخ سیر [illegible] بادشاه [illegible] ذوالفقار خان
[illegible] حسین علی خان [illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] فرخ سیر [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] حسین علی خان [illegible] فرخ سیر [illegible] فرخ سیر [illegible]
[illegible] حسین علی خان [illegible]
[illegible] سلطان کریم الدین [illegible]
[illegible] حسین علی خان [illegible] حسین علی خان [illegible]
[illegible] عظیم الشان [illegible]
[illegible]
[illegible] فرخ سیر [illegible] حسین علی خان [illegible]
[illegible] حسین علی خان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] حسین علی خان [illegible] فرخ سیر [illegible]
[illegible] فرخ سیر [illegible] سلطنت
[illegible] فرخ سیر [illegible]
[illegible] عظیم الشان [illegible] حسین علی خان [illegible]
[illegible] عبدالله خان [illegible]
[illegible]
[illegible] حسین علی خان [illegible] معزالدین [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible]
[illegible] بادشاه [illegible] فرخ سیر [illegible]
[illegible] سلطان کریم الدین [illegible]
[illegible]
محمد رفیع نام [illegible] فرخ سیر [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] محمد [illegible] بادشاه [illegible]

در قلعه مذکوره بعید ... دخل یافته ... گشت ... را خاص ... و غیره ناچار در قلعه کشیده مستعد اقامت در قلعه ... گشت

[illegible]

... فرخ سیر ... سید ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عزالدین

[illegible]

[illegible] آصف الدوله [illegible] ذوالفقار خان [illegible]

[illegible]

[illegible] ذکر [illegible] آصف الدوله [illegible] ذوالفقار خان [illegible]

[illegible]

[illegible] آصف الدوله [illegible] ذوالفقار خان [illegible]

[illegible]

[illegible] آصف الدوله [illegible] ذوالفقار خان [illegible]

[illegible]

باشند قطب الملک هم [illegible] زمام اختیار [illegible] چند که دیوان [illegible]

[illegible]

ذکر [illegible]

[illegible]

در آنا برین یافت

در آنا برین یافت که [illegible] قطب الملک [illegible]

بحضور پادشاه آمده [illegible]

[illegible]

ذکر [illegible] داود خان [illegible]

عدم توفیق داود خان افغان [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر ... شیخ عبید الله ... با خواجه محمد جوزه دیده [illegible]

[illegible]

ابوبو ... [illegible]

[illegible]

ذکر ... عبد الله خان ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... باغ ... گوشه ... [illegible]

تشنیع نمود بعد از آنکه [illegible] برای [illegible] که بنده [illegible] حضور [illegible] نشسته [illegible] سال [illegible] اتباع خود [illegible] بعد از
کرده [illegible] سال [illegible] که [illegible] سال [illegible]
[illegible] عالمگیر [illegible] صاحب الحکم پادشاه [illegible] کشته شده [illegible]
[illegible] بهادر [illegible] رسانیده [illegible]
[illegible] حافظ [illegible] شیخ احمد [illegible] رسانیده
[illegible] بهادر [illegible] حافظ آدم [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] حافظ آدم [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب الحکم [illegible]
[illegible]

خود [illegible] بهادر [illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] عبد الصمد خان [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب الحکم [illegible] خان [illegible]
[illegible]

دانند به تعقیب امیر الامرا بارث و عبدالله خان [illegible]

[illegible]

امیر الامرا [illegible]

[illegible]

بعد ملا داود خان [illegible]

[illegible]

قطب الملک [illegible]

[illegible]

امیر الامرا [illegible]

[illegible]

معز الدین پادشاه [illegible] و دیگری را به درون قلعه [illegible] داشته [illegible] چارق [illegible]
ذو الفقار خان [illegible] فرخ سیر [illegible] ذو الفقار خان [illegible] ذو الفقار خان [illegible]
اسد خان [illegible] تاریخ [illegible]
[illegible] اسد خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سادات [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] قطب الملک [illegible] سادات [illegible] فرخ سیر [illegible]
[illegible]
[illegible] قطب الملک [illegible]
قطب الملک [illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]
قطب الملک [illegible] قطب الملک [illegible]
[illegible] عبد الله خان [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله خان [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله خان [illegible]
قطب الملک [illegible] قطب الملک [illegible]
[illegible] فرخ سیر [illegible]
[illegible] قطب الملک [illegible] عبد الله خان [illegible]
[illegible] عبد الله خان [illegible] قطب الملک [illegible]
[illegible] عبد الله خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قطب الملک [illegible] عبد الله خان [illegible]
[illegible] عبد الله خان [illegible] قطب الملک [illegible]

خاتمه

خاتمه [illegible] عبد الله خان [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله خان [illegible]
[illegible] قطب الملک [illegible]
[illegible] فرخ سیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قطب الملک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قطب الملک [illegible]
[illegible] قطب الملک [illegible]
[illegible] قطب الملک [illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر [illegible] احوال امیر الامرا حسین علی خان [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر الامرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر الامرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر الامرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

یافتن اخبار نفاق [illegible] فرخ سیر و سادات بلکه قبل [illegible] و احکام خفیه [illegible]

[illegible] وغیره در باب [illegible] امیر الامرا و استیصال او [illegible] مبارز خان صوبه دار حیدرآباد [illegible]

مشهور [illegible] امیر الامرا [illegible]

[illegible] امیر الامرا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جان نثار خان [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر الامرا [illegible]

[illegible] نظام الملک [illegible]

[illegible] قطب الملک [illegible]

[illegible]

و ترتیب و تنظیم نمودن امرا را بیکبار آمدن عبد [illegible] نظر اتفاق [illegible] و قریب [illegible]

و در رکاب [illegible] فتح [illegible] قطب الملک [illegible] قطب الملک گشته

[illegible] قطب الملک [illegible]

[illegible]

[illegible] قطب الملک [illegible]

[illegible]

[illegible] قطب الملک [illegible]

ذی الحجه سنه مذکوره از دار [illegible] سیر با اتفاق
اعتماد الدوله خان [illegible] پسران [illegible] خان [illegible]
دل دلیرخان [illegible] خان [illegible] سیف الدین خان [illegible]
سادات [illegible] امیر الامرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر الامرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر الامرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر الامرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر الامرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و بعد اما فروغ الاقبال

و بعد اما فروغ الاقبال کتاب [illegible] جهان آباد [illegible] فیروز شاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ذکر آمدن حسین علی خان [illegible] فرخ سیر [illegible]

[illegible]
[illegible] حسین علی خان [illegible]
[illegible] قطب الملک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قطب الملک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

خود را چالی

[illegible]

قطب الملک ... رفیع الدرجات [illegible]

[illegible]

[illegible] شدند

از دولت خانی [illegible] جهان [illegible] بحکم آمدن [illegible]

[illegible] ذکر بودن فرخ سیر [illegible]

[illegible] صورت [illegible]

ذکر انتقال فرخ سیر [illegible] انتقال [illegible]

[illegible] فرخ سیر [illegible]

[illegible] فرخ سیر [illegible]

[illegible]

[illegible] فرخ سیر [illegible]

[illegible] فرخ سیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قطب الملک [illegible]

[illegible]

[illegible] رفیع الدرجات [illegible]

[illegible] رفیع الدوله [illegible]

[illegible] فرخ سیر [illegible]

[illegible] قطب الملک [illegible]

[illegible] امیر الامرا [illegible]

[illegible] قطب الملک [illegible]

[illegible] امیر الامرا [illegible]

[illegible] رفیع الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نظام الملک [illegible] احکام شرعی [illegible]

[illegible]

ذکر مقاتله [illegible] با نظام الملک [illegible]

[illegible] نظام الملک [illegible]

[illegible] نظام الملک [illegible] رعایای صوبه خاندیس [illegible]

[illegible] قطب الملک [illegible] نظام الملک [illegible]

[illegible]

نظام الملک ... [illegible] ... نظام الملک چند روز ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... اگرچه بادشاه ... اختیاری نمانده ... [illegible]

[illegible] ... نظام الملک ... [illegible] ... امیرالامرا ... [illegible]

[illegible] ... محمد امین خان ... [illegible] ... میر حیدر ... [illegible] ... سید حسین علی خان ... [illegible]

[illegible] ... امیرالامرا ... [illegible] ... بادشاه ... [illegible]

[illegible] ... امیرالامرا ... [illegible]

رسیدن خبر قتل شدن امیرالامرا ... خان بهادر ... [illegible]

[illegible] ... امیرالامرا ... [illegible] ... بادشاه ... [illegible] ... محمد امین خان ... [illegible] ... حیدر قلی خان ... [illegible]

ذکر ... امیرالامرا ... [illegible]

[illegible] ... حیدر قلی خان ... [illegible] ... محمد امین خان ... [illegible] ... قطب الملک ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

اکر ایلچی آید [illegible] سیف الدین علیخان و نجابت خان و سید محمد خان و ذو الفقار خان و دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] قطب الملک [illegible] سیف الدین علیخان و نجابت خان

[illegible]

[illegible] سیف الدین علیخان [illegible] محمد خان [illegible]

ذکر مصروف گردیدن [illegible]

[illegible] قطب الملک با محمد شاه پادشاه [illegible] محمد شاه و قطب الملک [illegible]

[illegible]

بپاسداری

بپاسداری [illegible]

[illegible]

[illegible] قطب الملک [illegible] نجم الدین علیخان [illegible]

[illegible]

[illegible] قطب الملک [illegible]

[illegible]

ذکر شروع انقلاب سلطنت محمد شاه [illegible]

[illegible]

[illegible] صمصام الدوله [illegible] قطب الملک [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر حالات فرخ سیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر ... [illegible]

[illegible]

ذکر ... محمد امین خان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر قرار شدن نیابت سلطنت بنام ثابت الله خان ... [illegible]

[illegible]

ذکر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

سوار ازانه

[illegible]

در کمال

ساخته ...

[illegible]

ذکر ... دختر فرخ سیر بادشاه

[illegible]

آمدن نظام الملک در حضور و ملاقات شدن ... به وزارت و ... سوانح دیگر

[illegible]

[illegible]

بگرفت و داد مبارزت نمود و ملازمت محمد شاه نمود و در روز پنجشنبه بیست و چهارم ذی القعده الحرام سال مذکور بعد از ورود بیک ... نجومی ...

... بعد از ورود ... آنجا ... ماه ... مبارک مشار الیه ... وزیر ... شد ...

... بادشاه ... انتقال نمود **ذکر آمدن نظام الملک در ... و ... وقایع**

او ... نظام الملک ... قمر الدین خان ... در ... و تفصیل ... امرا ... حضور ... ارکان

سلطنت ... قمر الدین خان ... و ... مهام ... امیر الامرا ... اول ...

... قمر الدین خان ... و ... خان ... وزیر ...

... نظام الملک ... وزیر ... خان ... سعد الله خان ...

... قمر الدین خان ... محمد شاه ... امیر الامرا ...

... خان ... بهادر ... نظام الملک ...

... آصف جاه ... نظام الملک ... محمد شاه ... بادشاه ...

... مبارز خان ... نظام الملک ... حضور ...

بمشاهده ... رسید و آصف جاه ... انگریزی ... حضور ... بادشاه ... و جهان آباد ...

... نظام الملک ... آصف جاه ...

... مبارز خان ... بادشاه ...

... حیدر قلی خان ... **ذکر ... حیدر قلی خان ... امیر ... حضور** ...

... مبارز خان ... نظام الملک ...

... آصف جاه ... نظام الملک ...

... **و ... آصفی ... مبارز خان ...** ...

... نظام الملک ... قطب الملک ...

... **ذکر ... قمر الدین خان ... حامد خان ...** ...

و ... آصف جاه ... ... مبارز خان ...

... مبارز خان ... قطب الملک ... نظام الملک ...

برای برآوردن او از حبس نقد شاه جهان آباد آمده بود [illegible] بعد از فوت [illegible] کمال خان مذکور [illegible] فیصل نموده روز جمعه بیست و دوم
رجب سنه [illegible] از حبس برآمده و خلعت فاخره با تخمیر [illegible] نجم الدین علی خان [illegible] نموده [illegible]
و نجم الدین علی خان از حضور رخصت یافته [illegible] داخل [illegible] شده [illegible] و دیگر رفقای قدیم [illegible]
جمع آمده صورت اقتداری بهم رسید و مبارز الملک [illegible] صوبه [illegible] چند [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

تا بجاگیر ... ایشان را متوقف سازند بعد از آنکه عفو جرایم ایشان از حضور ... رسید ... از حضور ...
... راه ... بسر راه اکبرآباد رسیده انتظار ... الملک ... کشید ... اکبرآباد رسید ... حضور ...
... که ... جبار الملک ... حضور ... تعلقات ... ۵۱ ... که
اکبرآباد ... شده ... نواب ... الملک که ... صوبه ... اکبرآباد بود
... جبار الملک ... دولت ... قدیم ...
[illegible]

[illegible]

[illegible]

حکم ماموریت [illegible]

[illegible]

سنه صوبه مذکور بنام ... شجاع الدوله ... جعفرخان بهادر ... [illegible]

... [illegible] ... ذکر بعضی احوال شجاع الدوله ... جعفرخان ناظم بنگاله ... [illegible]

[illegible]

سنه صوبه مذکور

آورده و توکل نموده داشت تا ... خبر ارتحال جعفر خان رسید ... [illegible]

[illegible] جعفر خان [illegible]

[illegible] شجاع الدوله [illegible]

[illegible] محمد تقی خان [illegible] جعفر خان [illegible]

[illegible]

[illegible] شجاع الدوله [illegible]

[illegible]

ذکر ... امیر الامرا صمصام الدوله ... [illegible]

[illegible]

... برهان الملک ... [illegible]

[illegible]

[illegible] نموده [illegible] روز سه شنبه [illegible] رسیده مردم [illegible]

از [illegible] [illegible] اجتماع [illegible] [illegible] غارت نموده [illegible]

[illegible] قطب الدین [illegible] [illegible] غارت نموده [illegible]

[illegible] مردم [illegible]

[illegible] علیم [illegible] بادشاه [illegible]

[illegible] میر حسن خان [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] میر حسن خان [illegible] قطب الملک

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] میر حسن خان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] میر حسن خان [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] قطب الملک [illegible]

[illegible] بادشاه [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] قطب الملک [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] نظام الملک [illegible]

[illegible] آصف جاه [illegible]

[illegible] نظام الملک [illegible] [illegible]

[illegible] آصف جاه [illegible]

[illegible] آصف جاه [illegible] [illegible]

[illegible] عبد الصمد خان [illegible] آصف [illegible] امیر الامرا [illegible] [illegible]

[illegible] سعد الله خان [illegible] آصف [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] آصف جاه [illegible]

[illegible] مقتول شدن سیف الدین علی خان مرحوم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] سیف الدین علی خان [illegible] قطب الملک [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] سیف الدین علی خان [illegible]

[illegible] سیف الدین علی خان [illegible]

[illegible] سیف الدین علی خان [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] عظیم الله خان [illegible]

[illegible] سیف الدین علی خان [illegible]

[illegible] سیف الدین علی خان [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] عظیم الله خان [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] سیف الدین علی خان [illegible]

[illegible] سیف الدین [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

روزگار و دلالت [illegible] و بودن [illegible] تقویم [illegible] گفتند که [illegible] عوض این ستم [illegible] بجا یکدیگر [illegible]
[illegible]
صوبه مذکور [illegible] افغان [illegible] آن صوبه [illegible] افتتاح [illegible] نادرشاه و [illegible] مراجعت [illegible] پادشاه و ورود [illegible] امرای ایران [illegible] چون اقتدار
[illegible]

[illegible]

بعهد ایلچی

بصوبه ایلچی [illegible]

[illegible]

این باشد استحکام ارکان دولت و در انجام مهام سلطنت ایران تماشا باید کرد که در چه مرتبه توانند بود [illegible] نادرشاه باز از
کابل یکان لشکر [illegible] بنظر رسید [illegible] آمد [illegible] آورده اول
[illegible] کابل [illegible] نادرشاه در کابل
[illegible] رسید [illegible] قتل نموده [illegible]
[illegible] قتل عام [illegible] محمدشاه [illegible]
[illegible] امیر الامرا [illegible] برهان الملک [illegible]
[illegible]

ذکر جنگیدن ناصرخان با نادرشاه و مغلوب شدن بیک ناگاه و رسیدن نادرشاه به لاهور و مغلوب شدن ذکریا خان و پیش آمدن نادرشاه و مصالحه نمودن با محمدشاه و جدال

ناصرخان صوبه کابل [illegible]
[illegible] نادرشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] نادرشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] ذکریا خان حاکم لاهور [illegible]
[illegible] نادرشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] نادرشاه [illegible]

[illegible] محمدشاه [illegible] نادرشاه [illegible]

جنگ و جدال کردن [illegible] میان با نادرشاه و [illegible] محمدشاه [illegible]
[illegible] نادرشاه [illegible]
[illegible] صمصام الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible] برهان الملک [illegible]
[illegible] نادرشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آتش [illegible] برهان الملک **رسیدن برهان الملک [illegible] لشکر محمدشاه و [illegible] جنگ [illegible]**

و ابلغان [illegible]

در عین آن تا قریب وصول برهان الملک بادشاه و امیر الامرا رسید [illegible] ذی القعده [illegible]
باستقبال برهان الملک [illegible] برهان الملک [illegible]
[illegible] امیر الامرا [illegible] برهان الملک [illegible]
نادرشاه [illegible] برهان الملک [illegible] صمصام الدوله [illegible]
[illegible] صمصام الدوله [illegible] برهان الملک [illegible]
[illegible] برهان الملک [illegible]
برهان الملک [illegible]
بادشاه [illegible] صمصام الدوله [illegible]
بادشاه [illegible] برهان الملک [illegible]
[illegible] برهان الملک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر الامرا [illegible]
[illegible] برهان الملک [illegible] امیر الامرا [illegible]
[illegible] صمصام الدوله [illegible]
[illegible] امیر الامرا [illegible]
[illegible] السیف
[illegible] امیر الامرا [illegible]
[illegible] صمصام الدوله [illegible]
[illegible] امیر الامرا [illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] صمصام الدوله [illegible]
[illegible] نادرشاه [illegible]
[illegible] صمصام الدوله [illegible]
[illegible] برهان الملک [illegible] السیف [illegible]
[illegible] برهان الملک [illegible] برهان الملک [illegible]
[illegible]
[illegible] برهان الملک [illegible] برهان الملک [illegible]
[illegible] نادرشاه [illegible]
[illegible] برهان الملک [illegible] صمصام الدوله [illegible] امیر الامرا [illegible]
[illegible] نادرشاه [illegible]
[illegible] نادرشاه [illegible] بادشاه [illegible]

[illegible] محمدشاه [illegible] آصفجاه [illegible]

[illegible] نادرشاه [illegible] محمدشاه [illegible]

[illegible]

[illegible] نادرشاه [illegible] محمدشاه [illegible]

[illegible] مراجعت [illegible]

ذکر امورات که در هندوستان بعد مراجعت نادرشاه به ایران روی داد

[illegible] محمدشاه [illegible] آصفجاه [illegible] قمرالدین خان [illegible]

[illegible]

دار و دکنی فیل خانه با خلعت بخشش با رجوع بهادر علی خان برادر عمدة الملک در کنجی کری احمدیان نایب صلابت خان پسر ارادت خان رخصت شده
[illegible]

[illegible]

شد و این مقتضای دولت خواهی باید که تا این موجب نفاق و افتراق باشد اعتراض نکند عمدة الملک فرزند پادشاه [illegible] آصف جاه [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

معین کننده

نمود و احوال و ورود [illegible] قریب [illegible] بهادر جنگ [illegible] سردار ازرخان [illegible] غلامعلی [illegible] [illegible]

برادرم [illegible] [illegible] رسیده [illegible] [illegible]

که حاجی احمد [illegible] [illegible] سردار ازرخان [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] حاجی احمد [illegible] بهادر جنگ [illegible] حاجی احمد [illegible]

[illegible]

[illegible] سردار ازرخان [illegible] بهادر جنگ [illegible]

[illegible] افغانان [illegible] [illegible]

[illegible] سردار ازرخان [illegible]

[illegible] بهادر جنگ [illegible] محمد نورشاه خان [illegible]

[illegible]

تفنگ یا گوله بندوق [illegible] قطب [illegible] شجاعت با کمال [illegible]
[illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible] مقابل مهابت جنگ [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible] رسانیده [illegible]
[illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible] داخل شدن مهابت جنگ [illegible] فتح و نصرت [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible] شجاع الدوله مرحوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شجاع الدوله مرحوم [illegible]
[illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible]
[illegible]

[illegible] احترام الدوله بهادر [illegible] جنگ و
[illegible]
[illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible] شجاع الدوله [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible]

صورت را انور بهادر جنگ زمستان و بهادر جنگ بنا بر رعایت حقوق و حسن اخلاص که بجنت داشت قبول کرده بود راه رخصت انصراف لشکر
داشت لکن مرزا باقر خان را صحبت ذکر از رفتن ... مرشد قلی خان ... بنگاله با انگه استعداد این امر خطیر
نداشت رفته رفته بصالحه ... باشتهار انتقام ... مرشد قلی خان ظاهر ساخت بهادر جنگ بعد استماع
این خبر مرشد قلیخان نوشت که این جانب ... بان ... حرف ... مدین قرب جوار موجب اطمینان خاطر
نمی باشد ... باستحقاق و ضبط ... واطراف ... خواه ... دستانی خواه ...
دکن تشریف ... مرشد قلیخان ... مقابله با بهادر جنگ ... قدرت خویشی ... دیده ...
وابقای ... و رنگ ... بنگاله ... بهادر جنگ ...
منصور ... مرشد قلیخان ... انتقام ... اقدام نماید ...
از ریاست ... بهادر جنگ ... مرشد قلی خان ...
بهادر جنگ ... بهادر جنگ ... بهادر جنگ ...
و در مرشد ... مرشد قلیخان ... مرشد قلیخان ...
با رفقای خود ... بهادر جنگ ...
راه عازم باشند ...
وحسب الالتماس مرشد قلیخان ... باقر قلیخان ...
باراده ... بهادر جنگ ...
و در ...
و در ... بهادر جنگ ...
برافراشته ...
نقود و غیره ... بهادر جنگ ...
ازین جهت ... بهادر جنگ ...
مورس ... مرشد قلیخان ... بهادر جنگ ...
دفع اعادی ...
بهادر جنگ ... مرشد قلی ...
باوجود ... مرشد قلیخان ...
اتفاق با مصطفی خان ... بهادر جنگ ...
بجز مصطفی خان ...
پیش ... بهادر جنگ
... بهادر جنگ ...
... بهادر جنگ ... میر جعفر خان ...
... میر محمد جعفر خان ...

داعداشت خانی

داعداشت خانی بسران مرتضی خان ... بهادر جنگ ...
... مرشد قلیخان ...
... باقر قلیخان ... مرشد قلیخان ... مرشد قلیخان ...
... مرشد قلیخان ... باقر علی خان ...
... مرشد قلی خان ...
...
...
... مرشد قلیخان ...
... بهادر جنگ ...
... مرشد قلیخان ...
... مرشد قلی خان ...
... باقر قلیخان ...
... بهادر جنگ ...
... باقر قلیخان ...
...
... مرشد قلی خان ...
... باقر علی خان ...
...
... باقر قلیخان ... مرشد قلیخان ...
... باقر قلیخان ...
... مرشد قلی خان ...
... بهادر جنگ ...
... سید احمد خان ... بهادر جنگ ...
... بهادر جنگ ...
... بهادر جنگ ...
... میر جعفر خان ...
... بهادر جنگ ...
... بهادر جنگ ...
...
... هیبت جنگ ... بهادر جنگ

باختیار نقیب بیگم سپرده مختار نموده بودند که هرچه خواسته باشند و مناسب دانند بجا آرند و از اسباب و اموال و نقد نقیب بیگم و مال جاگیر
تفوق و بیش معتقد به او آن حاصل می شد و قرآن مجید نزد فرید جعفرخان بعد مطالعه توقف کرده باختیار بیگم مذکور گذاشته بود و داب [illegible] در سلام
و تکلم جایز نبود [illegible] ثبات جنگ و جمیع منسب [illegible] می آوردند [illegible] سرافرازخان [illegible] گشته شد یکی
پسر زاده نقیب بیگم [illegible] ثبات جنگ [illegible] سرافرازخان [illegible]
در جواب [illegible] اکثری [illegible] باشند [illegible] صاحب [illegible] و دیگر متعلقان [illegible]
سرافرازخان را [illegible] ثبات جنگ [illegible] آرام [illegible]
متوسلان سرافرازخان [illegible] ثبات جنگ اختیار کرده [illegible]
[illegible] شنیده شد [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] ثبات جنگ حسین قلیخان بهادر [illegible]
[illegible] حسین قلیخان [illegible] اسلام آباد [illegible] ثبات جنگ [illegible]
[illegible] سیف خان بهادر سیف جنگ [illegible] عمدة الملک [illegible] جعفرخان [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible] ثبات جنگ [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible] سیف خان [illegible]
[illegible] عمدة الملک [illegible]
برکات [illegible] ذکر احوال هیبت جنگ و صوبه عظیم آباد و ما یلحق آن اکرام الدوله زین الدین احمدخان بهادر هیبت جنگ [illegible]
مهابت جنگ بعد فتح بنگاله صوبه داری عظیم آباد را [illegible] خلعت [illegible] منصب [illegible]
[illegible] هیبت جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] باتفاق [illegible] معاملات [illegible]
[illegible] گرفت [illegible]
[illegible]
[illegible] هیبت جنگ [illegible] هیبت جنگ [illegible]
[illegible] صوبه عظیم آباد [illegible]
[illegible] صوبه عظیم آباد [illegible]
[illegible]
[illegible] صوبه عظیم آباد [illegible]
[illegible] هیبت جنگ [illegible]
[illegible] هیبت جنگ [illegible]

می نمودند

می نمودند که [illegible] هیبت جنگ [illegible]
[illegible] هیبت جنگ [illegible]
[illegible] هیبت جنگ [illegible]
[illegible] صولت جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] صولت جنگ [illegible] باقرعلیخان [illegible] مرشدقلیخان [illegible] هیبت جنگ [illegible]
[illegible] صولت جنگ [illegible] هیبت جنگ [illegible] صولت جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] صولت جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] صولت جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] صولت جنگ [illegible]
[illegible] مرشدقلیخان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مرشدقلیخان [illegible]
[illegible] صولت جنگ [illegible]
[illegible] صولت جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] مرشدقلیخان [illegible]
[illegible] صولت جنگ [illegible]
[illegible] باقرعلیخان [illegible] مرشدقلیخان [illegible]
[illegible] مرشدقلیخان [illegible]
[illegible] باقرعلیخان [illegible] مرشدقلیخان [illegible]
[illegible]
[illegible] صولت جنگ [illegible]
[illegible] مرشدقلیخان [illegible]
[illegible] صولت جنگ [illegible]
[illegible] صولت جنگ [illegible]
[illegible]

[illegible]

گرفت مردم ایلی این رای را پسندیده روزی با هم جمع گردیده [illegible]

[illegible]

نهضت نمودن مهابت جنگ بطرف بنگ بعد شنیدن فوج دادن [illegible] بازماندهٔ [illegible] صولت جنگ از دست باز قلیخان

چون [illegible] که باز قلیخان [illegible] صولت جنگ [illegible]

[illegible]

صولت جنگ [illegible]

[illegible]

وتقبل مرتب به بیگ [illegible] رسانیدند حضرت جنگ هم متعاقب در رسیده به ملازمت نواب خود
سرور و منبسط گردیده [illegible] جنگ [illegible] حکم [illegible]
[illegible] حضرت جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

انواع مرهته بسبب نماندن توپ در یکجا همراه لشکر مهابت جنگ بفاصله قریب که گلوله توپ بانجا رسد احاطه نموده زد و خورد
می آمد روزی مصطفی خان لشکر مرهته را متصل بزرگاه خود دیده و از سر خفت و غیرت با میر ایمان گفت که حقیقت اسلام
و جلادت افاغنه را چه بلا زده است که شمار مردم مقهور اجاره و اجلاف دکنیان گردیده و بجمیع و دولت هلاک می شوید کاش
بهمت محمدی مسلمان بزرگ نهاده این کافران را از پیش رو بر نمیدارید میر ایمان اوکه اکثر افغان مغلی خان قوم بوده اند
ازین سخن متغیر گشته در جواب گفت که شما ترسی در سر دارید هرچه بجا آرید بایم رفیق و شریک ایم مصطفی خان همراه ایمان
در این قوم جازم یافته سپر و شمشیر در دست خود گرفت و میر ایمان نیز از عقب شتافت اول آهسته آهسته بطور تماشا نیان پیش رفتند
مرهته که بر فوج مهابت جنگ گمان این جرات نداشتند غافل بطبخ طعام مشغول و فارغ البال عاری از لباس و سلاح آرام
بودند چون مصطفی خان مع میر ایمان اندک نزدیک رسید یکبار شمشیرها کشیده بر سر آنها ریختند و تمام آن جنگیان متردد
را بیک حمله ... الاکبری از مرهته مقتول و بقیة السیف مضطرب الاحوال پا کردند و خیمه و اسباب و ... گذاشته
گریختند میر ایمان مصطفی خان این غلبه نمایان را غنیمت شمرده از تکه تاز ... آنچه ممکن بود برداشته بلشکر خود معاودت نمودند
دیگر لشکریان نیز جرات یافته ... آوردند و بعد از ... روز بعضی کسان را قوی ... آمده مرهته قریب دست مصطفی خان
دیده دیگر نزدیک تر فرود آمد مهابت جنگ بجا ... لشکر ... کرده ... تا ... رسانید ... از ... اول ...
مهابت جنگ با لشکر خود ... شد ... از ... لشکر ... مرهته بر سر فوج مهابت جنگ ریخت و ... جا بود
اورا در میان گرفت ... در نهایت اضطراب ... و ناچار ... دشمنان مقابله ... و ... قوت
دیگری بکیره ... مهابت جنگ ... حافظ حقیقی ... لشکر ... روی ... مهابت جنگ
بود ... در ... انجا ... بود ... آن ... وقت آن ... مال ... تهور ... تقدیر ...
... مرهته و ... مهابت جنگ را احاطه داشتند ... که ... تا ... آتش
بار ... آمده این ... مرهته ... مهابت جنگ مضطرب الاحوال ... سعی ...
گشت ... مهابت جنگ ... آمده ... مرهته ... مهابت جنگ
را احاطه داشتند ... آمد ... گشته ... لشکر ... مشغول
بودند ... مهابت جنگ ... مهابت ... عرض ...
آمد ... مهابت ... راه ... خطرات عظیم ... از حضرت ... بلا ...
اعدا ... مهابت جنگ ... مرشد آباد ... جنوب و ...
با ... مع الخیر رسیده ... اگر ... فوج ... جنس ...
خو ... گشته ... رسانیدند ... مرهته ... رسیده ... نمودند
و ذخایر غله ... آتش کشیدند ... که بعد ... رسیده ... بود
... غله ... مهابت جنگ ... اقامت ... مهابت جنگ و
صولت جنگ ... حفاظت ... صولت جنگ ... غلات ... اول ...
شهامت جنگ و صولت جنگ ... احوال ... مهابت جنگ ... سلامتی ...

میر ایمانشتی

و میر ایمانشتی نومید و مایوس بودند بعد چندی خبر سلامتش یافته از بارگاه حافظ حقیقی که جامع المتفرقین است عافیت و ورود او را
مع الخیر سائل و دعاگو بوده صولت جنگ با من فوج و توپخانه و دیگر اسباب که فرود بود با ذخایر اجناس غله زخصت نمودند
که بکمک مهابت جنگ هرجا که باید شتابد صولت جنگ مع فوج شایسته و استعداد بایسته و اذوقه وافر از مرشد آباد کوچ
نموده بعد چند روز در منزل مذکور با مهابت جنگ ملحق گردید مهابت جنگ و میر ایمانشتی فوج بعد از شدت که مظنون ان
و مقصود نبود ملاحظه نموده سجدات شکر به نیاز بدرگاه کریم کارساز بجای آورده از تقدیم رسانیدند و از اطراف و جوانب
ذخایر غلات رسیده جمیع مردم بسیری انجامید از آن باز موتر و سرا از با فوج و سامان شایان در کتوه اقامت
نموده با امن و امان بود و بهاسکر پندت ایام برسات و قرب رسیدن کز از لشکریان مهابت جنگ دیده بود تاب
خورده در ملکت بنگاله رشد نمودن دانسته از راه میر جعفر عازم ... گردید میر حبیب ... شدت ... اگر با مهابت جنگ
در جنگ ... معاودت گشته ... شد که اگر ... بدست آورده ... جهت ... همراه ... مرشد آباد
رفته چون شهر با حصار ... مهابت جنگ در کتوه ... جنگ ... غارت کرده ... و از ...
برای شما ... بهاسکر ... میر حبیب ... همراه ... مهابت جنگ ... این
وقوف یافت ... مرشد آباد ... دانسته ... شهامت جنگ و دیگران امید حفاظت ...
انجا ... در توجه خویش ... بطوفان ... افواج مرهته ... روز رسانیده غارت
... دست ... را غارت ... ... عوض ...
... میر حبیب ... خویش همراه گرفته ... برده ...
دار الاماره ... شهامت جنگ ... بعضی از افواج ... استحکام بود ...
در انجا ... استماع خبر وصول مهابت جنگ راه فرار پیش گرفت و رایات نصرت آیات مهابت جنگ
شام روز ... مرهته ... مرشد آباد گشت ... سپاه و رعیت ... باز
... ماه ... صد و پنجاه و پنج هجری ... اقامت نمودن بهاسکر پندت ...
... مرهته در کتوه ... بعد از آنکه مهابت جنگ
... مرشد آباد ... بهاسکر پندت ... معاودت ... میر حبیب ... وفات ...
... بسیار کرده ... رسید ... که ...
... بهاسکر ... اقامت ... غلات ... راه ...
... الوات ... قریب ... اتفاق ... اندک ...
... مرهته ... میر حبیب ... میر ابوالحسن و میر ابوالقاسم و غیره ...
... مهابت جنگ ... و ...
... میر حبیب ... قلعه ... دروازه ... یافته ...
... وقت ... عیان ...

قهر نموده یکی را از جمله روسای مرهته که بیس راو نام داشت از جا سکر بوست طرف میر حبیب طلبیده نزدیک بهوگلی آن سوی گنگ
بعد مقید کردن محمد یار خان بیس راو مذکور را طلبیده داشته در بروسه روی ایالت بهوگلی متمکن گردانیده بالعدد ساخته
بعضی دیگر از تجار مقیمه سکنه بهوگلی با نوای میر حبیب نیز با او پیوستند و صورت تسلط روی داد و زر و هم بطور اخذ باج
و خراج و فرض و مال تجارت بوصول و حصول رسانید و بجا سکر شتافت به بردوان ملک بنگاله جازم گشته رحل اقامت
خود در کتوه انداخت و میر حبیب مدار مهام گردیده کاری در بهوگلی و زنانه بار در کتوه بسر می برد و مهابت جنگ بلاحظه آنکه
فوج کثیر مانده و با وجود وقت تهیای سفر یک سال کشیده و انواع تصدیعات و خستگی دیده و ایام برشکال نیز نزدیک
رسیده اخراج مرهته از مملکت بنگاله در این سال متعذر دیده بنابرین در حفاظت دولت مرشد آباد کوشیده و دریا را بگنج و
تارکهد خارج شهر لشکرگاه ساخت و فوج مرهته یک دو بار تا پلاسی رسیده و بعد رسیده و بعدات اطراف را سوخته باز
بکتوه برگشت و بعد یک ماه که آب دریای بهاگیرتی طغیان نموده پایاب نماند چون گشته آن طرف در جا بجا گرفته پایاب
ترد مرهته از بین طرف کوتاه و دست تعدای آنجا برگشت و قرار معموره اطراف در آن گردیده تمام بنگاله بردوان
و میدنیپور را تا بالیسر بدست آورده و میر قلندر فوجدار میدنیپور بهر نحو خود را از آن مهلکه نجات داده در کتوه قرار داده در تنخواه ...
نایب صوبه اکثر ... بنا بر رسیدن فوج غنیم که اضعاف مضاعف جمعیتش بود خود را باخانی کشید انقلاع بر بعوم و اکثر برگنات
رایج شاهی و قصبه اکبرنگر نیز بتصرف مرهته در آمده غیر مرشد آباد و مملکت آن طرف گنگ در تصرف مهابت جنگ نماند سکنه مرشد آباد
که از سالهای دراز چنین سانحه ندیده بلکه گوش شان نشنیده بود و بلده مذکوره حصاری هم نداشت در موسم برشکال
باکمال اضطراب و اختلال احمال و اثقال بسواری سفاین آن طرف گنگ مانند جهانگیرنگر و مالده و درام پور بولیا وغیره با عیال و اطفال
رفته اسکان گزیدند و فخر شهامت جنگ هم آن طرف گنگ در محل که کارخانه کاری که گرفته بود بنای خانه و طرح آبادی
انداخته با عیال و اطفال و احمال و اثقال در آن مکان رفته توقف نمود و اسباب و اشیای مهابت جنگ
نیز در آن ارسال یافت و شهامت جنگ بعد چند روز با خواص مردم معاودت بمرشد آباد نمود و مهابت جنگ اوقات
بجلب قلوب سپاه مصروف داشته در تنگ ... مرحمت انعام و خلعت و باکمال الطاف و بذل و ایثار تخم محبت
خود را در دل مردم کاشت طلبیدن مهابت جنگ بهادر زین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ اخرام الدوله بهادر عبدالعلی خان
بهادر را از عظیم آباد و رسیدن این ها بمرشد آباد و راستی نیت شجاع الملک بهادر مهابت جنگ از یادشاه
مهابت جنگ بعد ورود بمرشد آباد خطی با اخرام الدوله بهادر هیبت جنگ که برادرزاده و داماد و کفو نیشی و صوبه دار
عظیم آباد بود و خطی دیگر بعبدالعلی خان بهادر خالوی راقم که نیز قرابت برادرزادگی با مهابت جنگ داشت
متضمن استعانت و طلب این امیرزاده که ممکن و مقدور باشد فرستاده تاکید نوشت که احوال بدین منوال است
و سلامتی همه منحصر بر دفع این اعادی و در گوشه خط این فقره بقلم خود بعبدالعلی خان نگاشته که اگر توفیق اعانت
رفیق باشد درین وقت رفاقت عم ضعیف خود نمایند هیبت جنگ با استماع خبر مذکوره و ورود خطوط
مهابت جنگ متضمن طلب متحیر و مضطر گشته از تصمیم عزم استیصال جماعه بهیج پورته که بعد افواجات و محنت
بسیار میسر گشته و تهیه و داشتن انتفاع از آن ملک که بعد مایوسی گردیده و در فکر ادای تنخواه سپاه و
استمداد و جوب و استفسار افتاده از راه مدد و اعانت شهر عظیم آباد که دور ... دشمن بود و نبود خاطر جمعی بود کنجی نموده ... عظیم آباد رسیده

بعد چندروز

بعد چندروز باد ... در مرشد آباد و ... [illegible] ... و دولت خواه ... [illegible] ... سپاه و دل
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر [illegible] مصطفی خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مصطفی خان [illegible]

[illegible]

[illegible] مصطفی خان [illegible] آقا محمد [illegible]

[illegible] مصطفی خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باستقلال

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چنانچه بعد مدتی که روزی [illegible] که بهادرجنگ آمده [illegible] کار فرما شده مستقر گردید
در جواب [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر کشته شدن حبیب جنگ و [illegible]

[illegible]

برگرفتن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از علی نیاز

[illegible]

کار ...

[illegible]

بالا

[illegible]

... مهابت جنگ ... سیف خان ... [illegible]

... مهابت جنگ ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر حبیب [illegible]

[illegible] امیر حبیب [illegible]

[illegible] رسیده [illegible]

[illegible] جنگ [illegible]

[illegible] رسیده [illegible]

[illegible] نورالدین حسینی [illegible] یوسف خان [illegible]

[illegible] امیر حبیب [illegible] جنگ [illegible]

[illegible] امیر حبیب [illegible]

[illegible]

در سیاغ [illegible] تا تحقیق خبر [illegible] نزول اجلال [illegible] میر محمد جعفر خان [illegible]

[illegible] بتقبیل قدوم [illegible]

[illegible] میر محمد جعفر خان [illegible]

[illegible]

ذکر [illegible] سراج الدوله [illegible]

ذکر کشته شدن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سراج الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سراج الدوله [illegible]

[illegible] مهابت جنگ [illegible]

ذکر رسیدن مهابت جنگ [illegible] عظیم آباد [illegible] سراج الدوله [illegible] بشهر عظیم آباد [illegible]

[illegible]

[illegible]

بوده از دولت انگلیس به قول بعضی نیابت [illegible]

[illegible] انگلیس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ذکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ذکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ذکر کشته شدن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دوران

دوران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ذکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ذکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر احوال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر رحلت نمودن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٩٣

[illegible]

سراج الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible] میر جعفر خان [illegible]

[illegible] سراج الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر رسیدن افواج سراج الدوله [illegible] افواج سراج الدوله [illegible] جنگ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مذکوره

[illegible]

ذکر آمدن ... میرزا جعفر خان ...

[illegible]

[illegible]

ذکر رفتن خادم حسین خان ... [illegible] ... میر محمد جعفر خان [illegible]

[illegible]

ذکر گفتن میر محمد جعفر خان [illegible]

[illegible]

ذکر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر ... نمودن ... [illegible]

[illegible] ذکر اتفاق نمودن اکثر مردم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر جلوس میر قاسم خان ... بر مسند ایالت بنگاله ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر ... میر محمد قاسم خان ... انگلیس ... میر جعفر خان بار اول ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آنقده

[illegible]

خیمه

[illegible]

بعضی کره

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رفتن میرقاسم خان با سپهسالار ...

چون میرقاسم خان ...

بیجارگان گشته چون میرقاسم خان ...

... میرقاسم خان ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

میر قاسم خان [illegible] میر جعفر خان [illegible] انگلیسیان [illegible]

[illegible]

[illegible]

با دو هزار نفر انگلیسی بی چاره بکمال خفت و خیبت [illegible] مذکور [illegible] ذکر [illegible]

[illegible] محمد تقی خان [illegible] انگلیسی [illegible] محمد تقی خان

بهادر [illegible] خان [illegible]

[illegible] محمد خان [illegible] انگلیسی [illegible]

[illegible]

[illegible] محمد تقی خان [illegible] انگلیسی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر ... افواج انگلیز ... [illegible]

[illegible]

دولت زبان و بیان را یارای تحقیق هزار یک آن نیست [illegible]

چون [illegible] از جمله [illegible] مردمان [illegible]

وزیر و بادشاه [illegible] با انگلیسیان و میر جعفر خان جواب [illegible]

[illegible] شجاع الدوله [illegible]

در دولت قلیچ جاه [illegible]

در این کار [illegible] قلیچ جاه [illegible] میر جعفر خان [illegible] انگلیسیان [illegible]

[illegible] میر جعفر خان [illegible]

[illegible] قلیچ جاه [illegible]

[illegible] میر جعفر خان [illegible] قلیچ جاه [illegible]

نموده میر جعفر خان [illegible] ذکر رسیدن قلیچ جاه [illegible] شجاع الدوله [illegible] وزیر [illegible]

بصوب [illegible] انگلیسیه [illegible] قلیچ جاه [illegible] چون بادشاه و وزیر الممالک شجاع الدوله [illegible]

قلیچ جاه [illegible] شجاع الدوله [illegible] قلیچ جاه [illegible]

[illegible]

[illegible] قلیچ جاه [illegible]

[illegible] سپاه [illegible]

[illegible]

[illegible] بادشاه [illegible]

[illegible] قلیچ جاه [illegible] وزیر [illegible] بادشاه [illegible]

وزیر الممالک [illegible] قلیچ جاه [illegible]

[illegible] قلیچ جاه [illegible]

[illegible]

[illegible] شجاع الدوله [illegible]

[illegible] قلیچ جاه [illegible]

[illegible] انگلیسیه [illegible] قلیچ جاه [illegible]

[illegible] شجاع الدوله [illegible]

[illegible] شجاع الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible] قلیچ جاه [illegible]

وزیر الممالک [illegible] قلیچ جاه [illegible] انگلیسیان [illegible]

[illegible] قلیچ جاه [illegible]

[illegible]

[illegible] قلیچ جاه [illegible]

[illegible]

[illegible] قلیچ جاه [illegible]

[illegible]

[illegible] بنارس [illegible] قلیچ جاه [illegible]

[illegible] قلیچ جاه [illegible]

[illegible] شجاع الدوله [illegible]

[illegible] قلیچ جاه [illegible] انگلیسیه

[illegible] میر جعفر خان [illegible] قلیچ جاه [illegible] انگلیسیه [illegible]

[illegible] قلیچ جاه [illegible] شجاع الدوله [illegible]

[illegible] شجاع الدوله [illegible]

[illegible] قلیچ جاه [illegible]

[illegible] انگلیسیه [illegible]

[illegible]

[illegible] شجاع الدوله [illegible]

[illegible] قلیچ جاه [illegible]

[illegible] انگلیسیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تم الدفتر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کردانید [illegible] اصحاب الکیفیه [illegible]

[illegible]

[illegible] اصحاب الکیفیه [illegible]

[illegible]

١٠٤٣

[illegible]

لرد کلیو سند دیوانی هندوستان را از پادشاه بنگله و مؤلف آنرا با تحریر تعجب ذکر نماید

[illegible]

زوجات شجاع شاه را اسیر ساختند

[illegible]

کمپنی لرد کلیو با میرجعفر [illegible]

[illegible]

انتهی

[illegible]

ذکر انتقال [illegible] و جلوس [illegible] سیف الله [illegible]

[illegible]

ذکر [illegible]

[illegible]

ذکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

آغاز حکومت ... در هندوستان و دخالت در امور ملی و قطعات

منظور چنین برسد که عمال کمپانی هند از روز شروع تجارت و دخالت در امور ممالک هند ... بلحاظ تجارت ... رجوع بصفحه ۱۰۰۲ شود

[illegible]

آغاز —
حرحلا ازنمر لغاف (?)
ومقدمه فقر محمود (?)

[illegible]

ذکر رفتن مظفر جنگ [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر رفتن مظفر جنگ [illegible]

[illegible]

افاده [illegible]
انگلستان [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این ... شد و دیگری است که ... [illegible]

(۱) ... دانسته که گویند نام فرزند راجه دهرت ... [illegible]

[illegible]

نیستی آثار تمدن
و ملک که بعد از مدتی
کمپنی در بنگاله سی سال
بهنگ وقت بسته به
برفه بکمه از انجا نه
میکرد!

[illegible]

هو

حیدر نایک از قهرمانان مشهور هند که حروب او با انگلیس در عالم شهرت گرفت و نایک لقبی است که او را ... پیشوا و راهبر قوم ... و نایک و سرنایک ... ادبیات فارسی ... [illegible]

آمد نمود بادشاه ... [illegible]

[illegible]

هو

طریقه مداخلهٔ انگلیسها [در] ممالک هند و تملک آن ... از طرف ... [illegible]

ذکر شروع ... جماعه انگلیسیه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۱۹۵ ... [illegible] ... ۱۱۹۸ و سال بعد از آن ... [illegible]

[illegible]

ذکر [illegible]

مبارک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

محتسب

[illegible]

وقایع نگار

[illegible]

صورت رقعه

[illegible]

[illegible]

[illegible] باشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] خانه‌ای [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] سعدی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سعدی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دوازدهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الحمد لله اولاً و آخراً [illegible]

[illegible]

[illegible] من الهجرة المقدسة

علی هاجرها السلام والتحیة

۱۱۸۰

۱۱۵۴

۱۱۹۵

در سنه ۱۱۶۴ ... وقایع پنجاه افتاده دارد

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر وقایع سال [illegible]

[illegible]

ذکر وقایع سال [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر فرستادن بعضی امرا در سال مذکور و بعضی امور دیگر

[illegible]

ذکر وقایع سال [illegible] سال بیست و نهم جلوس پادشاه

[illegible]

[illegible]

ذکر وقایع سال [illegible]

[illegible]

ذکر وقایع سال [illegible]

[illegible]

اللهم [illegible]

ذکر وقایع [illegible] احمد شاه ابدالی [illegible] زمین و آسمان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر [illegible] قطب الدین محمد خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر [illegible] نظام الملک آصفی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عمدة الملک امیرخان بهادر بن عمدة الملک امیرخان بهادر صوبه‌دار کابل [illegible]

[illegible]

وزیر الممالک اعتماد الدوله قمرالدین خان بهادر نصرت جنگ [illegible]

[illegible]

[illegible] آصف جاه نظام الملک [illegible] غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بن [illegible]

بالدوله

[illegible]

ذکر سرفرازی [illegible] مظفر جنگ [illegible]

خدمت دیوانی خالصه [illegible] خان بهادر [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر کشته شدن قطب الدین محمد خان بهادر [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر جنگ صفدرجنگ وزیر با قایم خان [illegible] بنگش [illegible] احمد خان [illegible]

[illegible]

ذکر وقایع سال شصت و دوم از مایهٔ دوازدهم هجری

[illegible]

ذکر [illegible] عماد الملک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر نهضت فرمودن امیر الامرا بجهت دفع ذوالفقار جنگ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ذکر وصول خان فیروز جنگ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر [illegible]

[illegible]

ذکر [illegible] عماد الملک [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر آمدن [illegible] عماد الملک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... شاه و جهان خان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر معاودت شجاع [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر تتمه احوال شاه عالم بادشاه و شجاع الدوله وزیر و نجیب الدوله امیر الامرا [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر انتقال نواب شجاع الدوله بهادر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر بعضی از وقایع احوال نجف خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... ۱۱۹۵ ... من الهجرة المقدسة النبوية ... صاحبها السلام والتحية

[illegible]

... شهر رمضان المبارک ... گذشته ...
[illegible]